

## مواجهه ی نظامی ایران و آمریکا یا تنها شناس دستیابی به

### آزادی!

درآمد

حکومت تازیانه و دار، که تجارب تمامی نظام های استبدادی عالم - از شوروی سابق و شرکاء گرفته تا آلمان نازی و اقمارش - را جمع بندی کرده بر ضد جنبش آزادیخواهانه ی مردم ایران به کار می برد، به درستی دریافته که چگونه به موازات زندانی کردن، شکنجه و اعدام آزادیخواهان، به طرح خطوط سازشکارانه در میان مخالفان سرنگونی طلب دست زند تا در روز مبادا، از آن استمداد نموده، چند صباحی بر عمر منحوس خویش بیفزاید. دیر زمانی است که مغز متفکر و گرداننده ی حقیقی کشور که همانا وزارت جهنمی اطلاعات است، در بخش "نرم افزار" های امنیتی، از فواید سرمایه گذاری نظام بر آخوند های کت شلواری و کروات ی در داخل و خارج از کشور سخن می راند و چنین استدلال می کند که آنچه نظام اسلامی را بیمه ی عمر خواهد کرد، نه فقط حذف جسمانی معاندان - چنان که تاکنون شده - بلکه طراحی "سوپاپ ایمنی" و استفاده از آن در "روز واقعه" است. (۱) شورای امنیت ملی رژیم، در قالب طرحی به تعریف این نرم افزار چند منظوره پرداخته و پس از بر شمردن فواید آن، تاکید می کند که این ساز و کار، ضمن تخلیه ی فشارهای انباشته در پیکره ی جامعه و در نتیجه جلوگیری از انفجار و انقلاب، این فایده ی بزرگ را نیز دارد که با ایجاد فضایی قانونی برای فعالیت جریانات مخالف، مقدمات شناسایی زود هنگام نیرو های ایشان را فراهم می آورد. نظام خودکامه ی جمهوری اسلامی، تاکنون میلیون ها دلار از درآمد های کشور را صرف اجرایی کردن و بهینه سازی این طرح کرده و انصافاً باید حق داد که حسنات و برکات زیادی بر اجرای آن مترتب بوده است. (۲) از جمله ی این برکات، می توان به عملکرد سوپاپ ایمنی در سال ۱۳۷۶ اشاره کرد. در آن سال هم مثل امروز، نارضایتی مردم در اوج خود بود. اثرات تورم ۵۰٪ گلوی افشار کم درآمد جامعه را می فشرد و ۲۰ دلار عایدی دولت از فروش هر بشکه نفت، کفاف هزینه های سنگین نظام را نمی داد، مضافاً به اینکه، بدهی خارجی کشور از مرز ۲۰ میلیارد و ۶۹۶ میلیون گذشته بود. در آن روز ها نیز، جغد جنگ بر سر جمهوری اسلامی (ج.ا.ا.) سایه افکنده بود و دژخیمان حاکم، آنقدر پایه های حکومت خود را متزلزل می یافتند که به هر وسیله ای در پی منصرف کردن حریفان قدر از حمله ی نظامی بودند.

متعاقب اعلام خطر جدی از سوی وزارت اطلاعات در مورد قریب الوقوع بودن انفجار اجتماعی، حاکمیت به برگزاری جلسه ای با شرکت کارشناسان ارشد امنیتی و عناصر هوشیار روحانیت دست زد. در آن جلسه، وزارت اطلاعات به تشریح اوضاع بحرانی کشور پرداخت و دست آخر، یک رشته تدابیر بسیار مهم را برای نجات نظام ارائه کرد. مهمترین آنها، باز کردن سوپاپ ایمنی مذکور برای تخلیه ی فشار ها بود که در عمل با گشودن موقتی فضای سیاسی کشور محقق می شد. در پایان این جلسه، هسته ی مرکزی نظام، موافقت خود را با اجرای فوری طرح اعلام کرد و به دستور سرکرده ی ملایان، کارشناسان امنیتی بلافاصله وارد عمل شدند. **پیامد مثبت بکار گیری این ساز و کار از دید وزارت اطلاعات، کانالیزه شدن فوری خشم مردم در مسیر جریانات اصلاح طلب و مخالف سرنگونی بود تا شعله های اوج گیرنده ی جنبش اعتراضی که حاکمیت خود را از سرکوبی اش ناتوان می یافت، فرو نشانده شود.** اینچنین بود که مقدمات به هوا رفتن فیل اسلام مردم سالار و دمکراتیک، مهیا شد! در این مقصود، رهبران اصلاح طلبی که در حصر بودند، نه تنها آزادی خود را باز یافتند، بلکه تشویق شدند که از آزادی خود به شکل بهینه استفاده کنند و روزنامه منتشر نمایند! مردمی که تاکنون خون دل می خوردند و از دل دادن به جگر گوشه ای مردم ستیز و آزادی 'کش می نالیدند، به یکباره صحنه را از کسانی انباشته دیدند که داعیه ی مردم سالاری و آزادیخواهی داشتند! اما، اصلاح طلبان ما "آرزوی باران کرده بودند و با سیل مواجه شدند" (۳) و سیل بنیان کن مردم را در پی خود روانه دیدند. دنباله ی ماجرا را همه می دانند و نیازی به باز گفتن آن تراژدی نیست، اگر چه در جای خود به تحلیل آن خواهیم پرداخت. بهزاد نبوی، از سرکردگان جناح دوراندیش طبقه ی حاکمه که برای لانس کردن محمد خاتمی به عنوان اصلاح طلب، تکاپوی بسیار کرده بود، درباره ی آن روزها گفته است:

"..در آن مقطع زمانی...مقدمات حمله ی نظامی محدود به کشورمان فراهم شده بود...عاملی که سبب شد همه این اقدامات خنثی و متوقف شود حماسه ی دوم خرداد و افزایش مشروعیت بود." (۴)

روشن تر از این نمی توان اقرار کرد که چگونه محمد خاتمی در نقش سوپاپ ایمنی به موقع عمل کرد و با تخلیه ی فشار ها، نه تنها نظام را از خطر حمله ی نظامی غرب نجات داد، بلکه باعث شد که تقریباً همه ی آزادیخواهان نیز بلا تکلیف شوند و هشت سال چشم امید خود را به امام زاده ای بدوزند که معجزه ای از او سر نمی زد. اینچنین بود که استعداد های انقلابی مردم برای سرنگونی نظام، به کوشش های عبث برای اصلاح آن بدل شد و دست آخر هم خاتمی، بی آن که چیز مهمی را اصلاح کند، نیروهای به میدان آمده را در زیر تیغ جلادان رها کرد و رفت. اوج این مضحکه، هنگامی بود که رئیس جمهوری و وزیر امور خارجه ی آمریکا نیز اصلاحاتیان را نماینده ی مردم ایران پنداشتند و عملکرد گذشته آمریکا را در ایران، باعث شرمساری خود خواندند و از جنایتکاران حاکم حلالیت طلبیدند.

حسنات "سخت افزار" ی طرح فوق که با نام سعید امامی عجین شده، مشهور تر از آن است که نیازی به معرفی داشته باشد. این بخش، شامل حذف جسمانی آزادیخواهانی بود که در تیغ رس رژیم بودند (و هستند)، خرید و خنثی سازی بخش دیگری که در تیغ رس نیستند و بالاخره تحمیق، تطمیع و ارباب برنامه ریزی شده ی بخش دیگری که زمینه ی پذیرش چنین برخورد هایی را دارا می باشند. به عکس آنچه طرفداران خاتمی نظیر آقای ع. باقی شایع کردند، کشتار دگراندیشان توسط نظام، رویه ای نبود که در دوران خاتمی باب شده باشد. آخوند ها، از همان فردای تسویه حساب خونین خرداد ۱۳۶۰، ترور و قتل مخالفان را در دستور کار قرار داده بودند و با حيله گرانه ترین شیوه ها به حذف جسمانی مخالفان دست می زدند. (۵) حاشا که هدف از ادامه ی این سیاست در دوره ی خاتمی، ایجاد اخلال در کار دولت او بوده باشد، زیرا این قتل ها مجرمانه بودند و چگونه امری مجرمانه می توانست اخلالی در کار دولت خاتمی ایجاد کند، در حالی که اساساً چیزی به حساب آن گذارده نمی شد. به عکس، ادامه ی سیاست قتل سرآمدان مخالف نظام در دوران خاتمی، دقیقاً دولت او را تقویت می کرد، زیرا هدف وزارت اطلاعات از این قتل ها، هیچ نبود مگر ایجاد فضایی بی رقیب برای موفقیت خاتمی در جلب جوانان و **حازدن اصلاح طلبی به جای سرنگونی طلبی.** به هر روی، اگر چه این جنایات از پیش از دوره ی خاتمی هم انجام می گرفت، اما، ادامه ی آن در دوره ی جدید، خبر

از عزم جدی وزارت اطلاعات برای جلوگیری از استفاده ی مخالفان از فضای باز سیاسی برای مطرح کردن چهره های حقیقتاً آزادی خواه می داد.

هر چند در این مقاله بنا داریم صرفاً به 'بعد نرم افزاری موضوع پردازیم، اما، دور از مناسبت نخواهد بود که از جلال سعید امامی که در هر دو 'بعد نرم افزاری و سخت افزاری "امنیت" متخصص و فعال بود، یادی شود. چنان که می دانیم، او در نامه ی مشهور خود خطاب به وزیر اطلاعات وقت نوشته بود:

**"...وجود جریانات قانونی موازی و فضا سازی برای ایجاد کیس هایی در راستای بوجود آوردن انشعاب و ایجاد اختلاف در بین ایشان [اپوزیسیون] می تواند از پیامدهای امنیتی آن بکاهد..." (۶)**

اهل نظر می دانند که فضا سازی در قاموس وزارت اطلاعات، به عرصه ی فرهنگی- مطبوعاتی که در نامه ی مشاور خون آشام وزارت اطلاعات مورد اشاره واقع شده محدود نمی گردد و بیش از هر چیز، عرصه ی سیاسی و سازمان های سیاسی سرنگونی طلب را در بر می گیرد. در این زمینه نیز، منظور ایجاد جریانات دست آموز حاکمیت (در بخش خارج) نظیر سازمان مبارزه با تحریم...، شورای ملی آمریکایی- ایرانی یا در این اواخر، دار و دسته ی "کاسمی"، نیست، چه این جریانات بی آبرو، دیر زمانی ست که داغ ننگ سرسپردگی مافیای جمهوری اسلامی و لابی های نفتی و تسلیحاتی آمریکا (۷) را به پیشانی دارند، تا بدان جا که حتی غیر رادیکالترین بخش های اپوزیسیون خارج نیز از همگامی با ایشان پرهیز نموده صف خود را از آنها جدا کرده اند. مقصود وزارت اطلاعات از فضا سازی، به ویژه ایجاد فضایی در درون سازمان های سرنگونی طلب است، تا کیس های مورد اشاره ی امامی که **ناقل میکروب اصلاح طلبی** هستند، بتوانند از آن برای **مخدوش کردن مرزبندی های جنبش سرنگونی طلب با اصلاح طلبی** مدد جویند و یا در سطحی دیگر، با تریق سموم فکری خود به آن، به اختلاف و انشعاب دامن بزنند.

چنان که دیده می شود، رشد و اعتلاء فزاینده ی جنبش سرنگونی طلب مردم باعث شده که حاکمیت نیز تکانی به خود دهد و در کنار اعدام های گسترده در داخل، 'مهره های خود را در خارج از کشور به درون سازمان های سرنگونی طلب گسیل دارد، تا از سویی، افکار اصلاح طلبانه را به جای مواضع انقلابی و سرنگونی طلبانه حقه کند و از سوی دیگر، با سیاه نمایی راجع به پیامد های حرکات خشونت آمیز مردم، اپوزیسیون خارج را مجاب نمایند که حمایت خود را از جنبش مردم پس بگیرد و برای ایشان نسخه ی مبارزه ی مدنی و خرد گرا بیچند! **اما در لحظاتی که ما در آن قرار داریم، "کیس های" مذکور وظیفه ی سهمکین دیگری را نیز بر دوش گرفته اند و آن عبارت است از جا انداختن دروغ بزرگ "خطر نابودی میهن" در میان مردم و اپوزیسیون، و تلقین این فریب که برای جلوگیری از نابودی ایران، باید به "آشتی و وفاق ملی" روی آورد و "همه با هم" میهن را نجات داد!**

هدف ما از این نوشتار، افشاء ماهیت نظرات و سیاست های عناصر خود فروخته و تشکلات یاهو گوپی است (۸) که متعاقب به صدا درآمدن ناقوس مرگ جمهوری اسلامی، خواه از سر بلاهت و سادگی و خواه به یمن گشاده دستی رژیم در پرداخت وام های بلا عوض، ناگهان به یاد خانه ی پدری افتاده اند و بر سر و رو کویان از خطراتی می گویند و می نویسند که میهن را تهدید می کند. این جماعت، در قالب نظام های فکری گوناگون، بلکه متضاد، درباره لزوم "درک ضروریات زمان" داد سخن می دهند و مصراً اپوزیسیون را دعوت می کنند که گذشته، گذشته اسیت، بیاید با حاکمیت آشتی و تعامل کنیم!! (۹) اینان، در حالی که خون هزاران آزادیخواه، گواه صادق اصلاح ناپذیری این نظام است، مزورانه می کوشند به جنبش انقلابی مردم دهنه بزنند و باز هم آن را به بازی از پیش باخته ی اصلاح طلبی، یعنی به بن بست مبارزه ی "قانونی و عقلایی" برای ایجاد اصلاحات در نظامی اصلاح ناپذیر، سوق دهند. (۱۰)

صاحب این قلم، بنا بر وظیفه ای که به عنوان جمهوری خواه احساس می کند، بر آن است که بطلان شعارهای فریبکارانه ی مشتی همسفره با جمهوری اسلامی را ثابت کند و در این مختصر نشان دهد که بر خلاف نظر ایشان، نجات ایران نه از طریق زد و بند با نظامی که به حکم ذات دینی اش غیر قابل اصلاح است، نه با نرد محبت باختن با اصلاح طلبان دروغینی که با جناح های دیگر، در بر باد دادن تمامیت خاکپ- آبی و فرهنگی و تباه کردن سرمایه های مالی و انسانی کشور همدست بوده و هستند، بلکه با قطع ریشه ی این جرثومه ی فساد و توحش در تمامیت آن حاصل می گردد.

**اینکه از چه راهی نظریه پردازان رنگارنگ آشتی و گفتگو با جمهوری اسلامی به این نتیجه ی مشعشع رسیده اند که دفع خطر از مام میهن با دفاع از همان کسانی که مسبب بروز خطر برای میهن هستند، ملازمت دارد، برای ما مجهول مانده و خدا عالم است! اما، آنچه بر نگارنده پنهان نیست، این است که اباطیل سردمداران این جریان، یعنی داریوش همایون، حسین باقرزاده و مهدی خاناباا تهرانی را نمی توان فقط معلول قصور فهم و قلت بضاعت فکری ایشان دانست و به جرات می توان گفت که دهان آقایان در ازای این خدمت بی نظیر به رژیم، شیرین شده است. به هر تقدیر، اگر جسارت نباشد، بد نیست که حضرات قلم به مزد پاسخ دهند که با کدام منطق، از نظامی که بنیان گذارش خود را سیلی خورده ی ملت می داند (۱۱) و پس از سالها دوری از ایران، به هنگام ورود به آن می گوید که هیچ احساسی ندارد، انتظار دارند رشته ی مهر و الفتی با میهن نگاه داشته باشد؟ چگونه از جاهلانی که مکرر در مکرر، ایرانیان قبل از تسلط اعراب را وحشی خوانده اند و پس از سرنگونی رژیم سلطنتی، سودای صاف کردن تخت جمشید، این یادگار گرانقدر تمدن کهن ایران را در سر می پروراند، انتظار میهن دوستی دارند؟ تو گوپی که این نکته کاملاً از ذهن ایشان گریخته که درباره ی نظامی سخن می گویند که ملاکش برای ذی حق شمردن، نه انسان بودن و نه حتی ایرانی بودن، بلکه صرفاً تعلق به "امت اسلام" است. اگر اینچنین نبود، در شرایطی که جوانان ایرانی به سبب فقر و ناامیدی، در منجلاب مواد مخدر و فحشاء غوطه ورنند، میلیارد ها دلار از سرمایه های کشور را برای حزب الله فلسطین و لبنان و عراق و بعضی های سوریه و دیگر مرتجعان عالم هزینه نمی کرد.**

## **نجات جمهوری اسلامی از سرنگونی به بهانه ی درک ضروریات زمان!**

مشهور است که مرحوم جنت مکان، گوبلز آلمانی، گفته بوده که دروغ را باید چندان بزرگ گفت که شنونده به خود بگوید که چون نمی توان دروغ به این بزرگی گفت، پس حتماً گوینده راست می گوید!! بنظر می رسد که مثلث همایون - باقرزاده - خاناباا تهرانی این توصیه ی گوبلز را آویزه ی گوش خود کرده باشند، چه با توسل به دروغ های شاخدار و البته با چاشنی طنزی لطیف در باب خائن بودن طرفداران حمله ی غرب به رژیم، می خواهند چنین القاء کنند که چنانچه میان دنیای غرب و جمهوری اسلامی جنگی در بگیرد، اساس موجودیت ایران به خطر خواهد افتاد، که جنگ به تجزیه ی ایران خواهد انجامید، و صد البته چنین نتیجه می گیرند که پس باید به آغوش آخوند ها خزید و حتی در

بیشرفت کشور، سعی بلیغ کرد! (۱۲) قبل از پرداختن به این مطالب، لازم است اشاره کنیم که با خواندن مهملات ایشان، این تصور در ذهن آدمی نقش می بندد که شاید میهن مورد نظر آقایان، آب و خاکی خالی از سکنه است و در این مقام، به شکل مجرد و انتزاعی قابل بررسی می باشد. می توان به آن پرداخت، بی آن که از اوضاع و احوال ساکنان آن، یعنی ملت سخنی به میان آورده شود. اما، گشت و گذاری در هوای منابع و مراجع مثلث آشتی طلب نشان خواهد داد که این جدا سازی چندان هم اتفاقی نیست و اهداف خاصی را پی می گیرد، زیرا با تفکیک ملت از میهن، به شکلی که مورد نظر ایشان است، این نتیجه ی شگرف حاصل می شود که پس باید با متولی فعلی میهن، یعنی جمهوری اسلامی گفتگو نمود و به اوضاع ملت کاری نداشت! نباید توجه کرد که تاکنون، پاسخ "گفت-ملت با رژیم، نه "گو"، بلکه سرب داغ یا طناب دار بوده است! اهمیتی ندارد که از بی برکتی سر آخوندها، سن روسپی گری به ۱۴ سال رسیده و مواد مخدر در کشور بیداد می کند! ۱۰ میلیون نفر زیر خط فقر و ۳۷ میلیارد تومان هزینه ی سفر های خامنه ای فقط در سال ۱۳۸۰، اهمیتی ندارد. خیر! مهم این است که خطر از سر میهن (بخوانید از سر قداره بندان رژیم) رفع شود، خاصه اینکه در عفو لذتی هست که در انتقام نیست! پس بیاید گوش جان به اندرزه های دهان های شیرین شده بسپاریم و گذشته را فراموش کنیم!! بیاید به آستان بوسی "گرگ" بشتابیم و در حالی که در مراسم آشتی کنان، ترانه ی **ای ایران** با صدای نوری پخش می شود، دستان "میش" را در دستان عاشق "گرگ" بگذاریم تا گرمای دستان او، تابستان های مطبوع میهن را بیاد میسر آورد. تا این دو با هم، خانه پدری را پاس بدارند و از خطر "نابودی" نجات بخشند!

از همین جا مقصود حقیقی فریب کاران و میهن آواران می افتد و خواننده که تا حالا مات و مبهوت به این بالماسکه می نگریسته، تازه در می یابد که شأن نزول افسانه ی شیرین "نابودی میهن" چیست! حاجتی به توضیح ندارد که چگونه "میهن" در دست این جماعت خانه خراب، به وسیله ای برای تحمیق مردم بدل شده، تا با نگرش ابزار خود به آن، رژیم را از ورطه ی بلایی که به آن گرفتار آمده برهاند و مردم را با دشمن جان خود آشتی دهد. مشکل عزیزان از هنگامی آغاز می شود که خواننده ی آشنا با تاریخ سیاسی کشور که آرایمر مصلحتی نگرفته، از ایشان می پرسد که اگر آنچه شما را به وحشت انداخته بمباران و تخریب کشور است، این پدیده که از همان فردای غصب قدرت توسط آخوند ها گریبان گیر ما شد و چیز جدیدی نیست! اگر خطر، خطر جنگ است و خون ریزی، این خطر سالیان سال است که گرد ایران می گردد. ناباورانه می پرسد که مگر نه آن بود که در جریان جنگ ایران و عراق، هنگامی که صدام جنایتکار حاضر به صلح شد، خمینی، آن جانی علی الاطلاق پایش را در یک کفش کرد که "باید برود"، و بدینسان باعث ادامه ی جنگ و کشتار و تخریب بیشتر دو کشور شد و آخر هم نه تنها ۶۰ میلیارد دلار خسارت پیشنهادی اعراب به دست نیامد، بلکه مجبور شد که جام زهر را سر بکشد و با فضاحت تمام، قطعنامه را بپذیرد! مگر نه اینکه سالیان دراز است که رژیم، 'کردستان قهرمان را به بهانه ی واهی تجزیه طلبی به خاک و خون کشیده، در حالیکه بارها و بارها خوانده و شنیده ایم که هموطنان 'کرد ما - این قدیمیترین ساکنان فلات ایران - خواستار احقاق حقوق حقه ی خود در چارچوب یکپارچگی ارضی ایرانی دمکراتیک هستند؟ مگر نه اینکه لشکرکشی به گنبد، ترکمن صحرا و قتل عام مردم بی دفاع قارنا و ایندرفاش هم از مصادیق جنگ و خونریزی بوده است؟ آیا این بمباران ها و کشت و کشتارها خطری برای ایران نیست و فقط بمب هایی که قرار است در مراکز سرکوب حکومت فرود آید، خطر ساز اند؟!!

به عکس آنچه که از خزعبلات زنجیره ای آقایان تراوش می کند، میهن محدوده ای جغرافیایی نیست که جدا از مردمی که در آن زندگی می کنند و مستقل از فرهنگ و تمدن آن، واجد ارزشی باشد. کوه و دشت و جاده و ساختمان، به مثابه ی مجموعه ی عوامل بی جانی که سازنده ی محیط زیست هستند، صرفاً می توانند موضوع ارتباطی یکسویه با آدمی باشند. به این سبب است که این عناصر، به خودی خود موجر عواطفی نیستند و به تنهایی احساسی بر نمی انگیزند. آنچه این عوامل را ارزشمند می کند، این است که هستی انسان، شامل هر آنچه سازنده ی هستی اوست، از آن جمله تحصیل، عشق، کار و مبارزه و...الزاماً در مکانی و بر بستری از مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی واقع می شود و ذهن آدمی، خاطره ی این رویداد های طبیعی زندگی را با تصویر محل وقوع آنها در می آمیزد. در نتیجه ی این آمیزش و در هم تنیدگی است که محیط نیز به واسطه و از طریق آن عوامل، گرمای می شود. این تجارب درونی فرد در زمینه های مذکور است که این محدوده ی آبی و خاکی را (که از حیث ماهوی هیچ فرقی با آب و خاک چند متر آن سوی تر، که مثلاً آب و خاک فلان کشور است، ندارد) برای ما عزیز می کند. پس، آب و خاک به ذات خود برانگیزاننده عواطف میهن دوستانه در آدمی نیست، چه در این صورت ما باید عین همین عواطف را نسبت به سرزمین هایی که در گذشته ی نه چندان دور، جزو میهن ما بوده اند نیز می داشتیم، حال آنکه با جدایی این سرزمین ها از ایران - مثلاً افغانستان که تا صد سال پیش جزو ایران بوده و یا بحرین که از جدا شدنش کمتر از نیم قرن نمی گذرد - ما به کلی آن سرزمین ها را از یاد برده ایم و شاید فقط به مناسبت های خاصی از آنها یاد کرده ایم. در نتیجه، عناصر دیگری لازم است تا آب و خاک و محل زندگی اعتبار بخشد و به "میهن" تبدیل کند. پس هر چه هست، در همین ساکنان میهن و تمدن شان نهفته است و بدون آنها، به خطر افتادن محل زندگی، آنقدر ها که سالوسیان به ما القاء می کنند، اهمیتی ندارد!

اصرار بر رمزگشایی از آنچه آب و خاک و ساکنان آن را به هم پیوند می دهد و توجه به نقش هر یک از عوامل سازنده ی آن باعث خواهد که از برداشت های عوامانه ای که با عمده کردن یکی از عناصر سازنده ی "میهن" به ندیدن دیگر عوامل می رسد، پرهیز شود. در نتیجه، سخن گفتن از آب و خاک و خطراتی که آن را تهدید می کند، بدون سخن گفتن از وضعیت معیشت ملت، آزادی ملت و بهروزی، در خوشبینانه ترین حالت، ساده لوحانه است. این نوع میهن دوستی، هر قدمی را که ملت برای نجات خود و کشور و تمدنش بر دارد، به بهانه ی خطری که در کمین ظواهر تمدن، یعنی ساختمان و جاده و... است، تخطئه می کند. این درک، چنان خطرات موجود برای ظواهر تمدن را عمده می کند که دیگر جایی برای خود ملت و تمدن او باقی نمی ماند. در مسلک اینها، بنا بر این گذاره شده که میهن همین است که بر آن راه می روند. بهتر است که ملت نابود شود، تمدن بر باد رود، اما، موئی از سر خیابان و ساختمان کم نشود، حال آنکه امروزه هر کسی می داند که تمدن، ذات و گوهر سازنده ی نمود های ظاهری مدنیت، نظیر خیابان و ساختمان و... است و نمی توان میوه های تمدن را آنقدر برجسته کرد، که خود درخت، یعنی ملت و تمدنش از یاد برود. خلاصه اینکه شرف امکان بالمیکن!

اما، اگر حقیقتاً چنین است و محل تولد و زندگی از یکسو و ملت و تمدن از سوی دیگر، ارتباطی ناگسستنی با هم دارند تا مقوله ی میهن ساخته شود، پس چرا نظریه پردازان آشتی و گفتگو با رژیم، هرچه در توان دارند به کار می برند تا صرفاً از در خطر بودن یکی از این عوامل بگویند؟ چرا به ما نمی گویند که ملت ایران در زیر فشارهای قرون وسطایی جمهوری اسلامی - و نه غرب - در حال تجزیه و نابودی است؟ چرا درباره ی هفتصد هزار کشته، معلول و مفقود، در جنگی که جمهوری اسلامی با هدف تثبیت خود به آن وارد شد (۱۳) و دو و نیم تریلیون دلار هزینه ی آن قلم فرسایی نمی کنند؟ چرا لب از لب در این باره نمی گشایند که قرار است طرف آشتی مردم، قصابانی باشند که مسئول ذبح بیش از صد و بیست هزار نفر از پاکترین فرزندان ایران، معلولیت بسیاری دیگر در نتیجه ی شکنجه هستند و بیش از ۲۰ هزار دختر را قبل

از اعدام - لایب قریه الی الله - مورد تجاوز جنسی قرار داده اند؟ (۱۴) آیا وخامت اوضاع اقتصادی کشور با ۲۳٪ تورم در این سال، جای فریاد ندارد؟

پاسخ روشن است: گذشته، گذشته است. در زمان آشتی، خوبیّت ندارد از مطالب اختلاف برانگیز گذشته سخن گفته شود! اوجب واجبات، "درک ضروریات زمان" است و مهمترین ضرور 'مد روز، نالیدن برای میهن به بهانه ی خطر حمله ی اجنبی. داد سخن دادن راجع به صلح، بی آن که گفته شود چه کسی مسئول به خطر افتادن آن است! قالتاق های آشتی طلب چنان با آب و تاب از لزوم درک ضروریات دم می زنند که آدمی بی اختیار از خود می پرسد که نکند به تازگی خبری شده و ما نشنیده ایم؟ نکند واقعاً اجانب توافق کرده اند که ایران را از صحنه ی گیتی حذف کنند و ما خبر دار نشده ایم!؟

اما، بخت با آشتی طلبان پار نیست، زیرا به عکس وضعیت ایران که در آن اطلاع رسانی غیر ممکن است (۱۵)، دنیای نسبتاً آزاد غرب، امکان اطلاع از جزئیات موضوع را در اختیار ما می گذارد. قطع نظر از همه ی وسایل ارتباط جمعی موجود، صدای فارسی آمریکا دستکم هفته ای یکبار و با جدیتی در خور تقدیر، به این موضوع می پردازد که آنچه ممکن است افزون بر تاسیسات هسته ای مورد حمله قرار بگیرد، بیش و کم، یکپهزار و دو بیست هدف نظامی، انتظامی و امنیتی حکومت خواهد بود و لا غیر! به دفعات از دهان رئیس جمهوری آمریکا شنیده ایم که او، نه تنها با مردم ایران خصومتی ندارد، بلکه برای آنها و تاریخ افتخار آمیزشان ارزش بسیار قائل است. اما، گویا کسی که نمی خواهد بشنود، از هر ناشنوایی، ناشنوا تر می شود! در اینجا هم گوش ناشنوا ی آشتی طلبان ما (درست مانند گوش آشتی شوندهگان ما) بدهکار این حرف ها نیست و یک نفس می نالند که إلا و بالله، قرار است ایران از صحنه ی گیتی حذف شود و یا دست کم تجزیه گردد! خوشمزه این است که هیچ کدام از حضرات هم لازم نمی بینند برای مردم توضیح دهند که چگونه "میهن" می تواند در نتیجه ی حملات موضعی غرب به اهداف نظامی - امنیتی کاملاً مشخص و نه پیاده کردن نیرو و اشغال کشور، نابود یا تجزیه شود! در اینجا، این پرسش طبیعی به ذهن خطور می کند که انگیزه ی حقیقی این جماعت فرومایه از سیاه نمایی مبالغه آمیز و فاجعه سازی بی حقیقت چیست و چرا عالماً و عامداً می کوشند چنین وانمود کنند که انجام حمله های موضعی به مراکز سرکوب رژیم، مساوی با نابودی ایران و مردم آن است؟

ما به این پرسش متعاقباً پاسخ خواهیم داد، علی الحساب به تئورسین های آشتی و گفتگو با ج.ا.ا. می گوئیم: **شرم کنید! از کی تا حالا حمله به ابزار سرکوب یک حکومت استبدادی، برابر با حمله به اساس کشور و مردم شده است؟! شاید فرقی بین نهاد های سرکوبگر و مردم نمی یابید که حمله به آنها را برابر با حمله به کشور و مردم قلمداد می کنید؟** اما، نه! موضوع ساده تر از آن است که کسی متوجه نشود! نمی توان درک نکرد که در همین اماکن انتظامی و امنیتی است که هیولای جمهوری اسلامی آر미ده و به سازماندهی نیروهایش بر علیه مردم می پردازد. نمی توان قدرت فکر کردن داشت و انکار کرد که تخریب اماکن مورد بحث، مساوی با زمین گیر شدن نیرو های سرکوبگر رژیم در مواجهه ی با مردم است! اگر چنین است، پس افسانه سازی های بی پایه و اساس و جو سازی رذیلانه ی شما نابکاران راجع به خطری که کوه و دشت و ساختمان ها را تهدید می کند، چه هدفی را تعقیب می کند؟ مطالب شما در مورد خطر نابودی کشور آنقدر مبالغه آمیز است که هر کسی، با هر اندازه دانش و بینش، می تواند در پس میهن دوستی ظاهری شما، اهداف سیاسی تان را برای نجات آخوند ها از مخمصه تشخیص دهد! امکان ندارد کسی اسیر عبارت پردازی پوچ و خود فریبی بیمارگونه و یا آلت دست رژیم نباشد و به قول فرنگی ها، از 'فبجی کوچک که از آن 'حسنى بزرگ زاده خواهد شد، هراسی به دل راه دهد.

**عوام فریبی کافی است! آنچه در نتیجه ی حمله ی غرب به جمهوری اسلامی به خطر خواهد افتاد، نه موجودیت ایران، بلکه تنها و تنها موجودیت آن غده ی سرطانی ای است که بر کشور و مردم ما چنگ انداخته و هر روز بیشتر ما را به سوی سیه روزی سوق می دهد. سی سال است که جنایتکاران حاکم با جدیتی غیر قابل وصف، همه تشکلات سیاسی، صنفی و اجتماعی را نابود کرده اند و حتی تجمعیات ورزشی را نیز برای خود خطر آفرین دانسته و کنترل می کنند. حکومت شبه فاشیستی جمهوری اسلامی تمامی عرصه های زندگی، حتی خصوصیتترین آنها را زیر نظر گرفته و مجال نفس برای کس باقی نگذاشته است. به تعبیر مولانا، حق نشاید گفت جز زیر لحاف! از پلیس محله و مدرسه و ساختمان و توربسم و امنیت اخلاقی گرفته تا نیروی انتظامی و سپاه و بسیج و اطلاعات و منکرات و غیره، همه دست به دست هم داده اند تا ضعیفترین صدای آزادیخواهانه را شناسایی و خاموش گردانند. هفته ای نیست که خبر دستگیری و اعدام یا ناپدید افراد جدیدی به گوش نرسد. کار به جایی رسیده که "روحانیت معظم" نیز به فریاد آمده و با خون وضو می گیرد. به فولی سه هزار زندانی روحانی در سیاه چال های حکومت بسر می برند. (۱۶) حکومت جاهل و فاسد برای تضمین بقای ننگین خود، نه از اعدام کودکان ابائی دارد، نه زنان باردار و نه حتی نور چشمان سابق خود. شیرزنان و کوهمردان از جان گذشته ما که پنجه در پنجه ی دژخیمان افکنده اند، جای خود دارند. قتل فرزند خمینی که نوکیسه های حاکم همه ی هست و نیست خود را به او میدویند، به روشنترین وجهی نشان داد که منافع طبقه ی حاکمه شوخی بردار نیست و اگر وضعیت اقتضاء کند، حتی "نور چشم و یادگار امام راحل" را نیز روانه ی دیار باقی خواهند کرد، چه رسد به دیگران. (۱۷)**

صرفنظر از مردم عادی که به لحاظ زندگی در محیط ترور و خفقان، به صورت تقریباً غریزی به ضرورت استفاده از نیروی غرب بر علیه ی رژیم پی برده اند، اساساً بخش بزرگی از اصلاحاتیان که جزو طبقه ی حاکمه هستند نیز به این نتیجه رسیده اند که راه دیگری باقی نمانده است. به عنوان مثال، آقای احمد زید آبادی، که افتخار دلسوزی برای نظام فاسد و مفسد جمهوری اسلامی را با خود یدک می کشد، وضعیت را اینگونه توصیف می کند:

"...هنگامی می توان با حمله ی نظامی یا تحریم اقتصادی علیه کشور با قاطعیت مخالفت کرد که امکان اصلاح یا کورسوی امیدی در اینجا وجود داشته باشد..." (۱۸)

در چنین تصویری از جامعه که پاسخ هر ندای حق طلبانه به جز زندان و شکنجه و مرگ نیست، در شرایطی که هیچ فریاد رسی برای دفاع از دستگیر شدگان و زندانیان سیاسی، رسیدگی به وضعیت کارگران اعتصاب کننده و سازماندهی جنبش خودبخودی مردم وجود ندارد، آری در چنین شرایطی چه راهی به جز راه وارد کردن یک ضربه کاری بر قرق رژیم، از طریق تنها نیروی موجود - یعنی غرب - باقی می ماند؟ چگونه در این شرایط می توان از فرصت تاریخی یگانه ای که حمله ی نظامی غرب به حکومت پدید خواهد آورد، صرفنظر کرد؟ چگونه می توان خود را واقع بین نامید و این واقعیت را ندید که از کار افتادن دستگاه سرکوب حکومت - به دست هر کسی و با هر انگیزه ای - و خلاء و فلج ناشی از آن، نظام را در عرض چند هفته ساقط خواهد کرد؟ تخریب ساختمان ها و تاسیسات امنیتی حکومت چه ارزشی در برابر جان هزاران هزار آزاده ای دارد که تاکنون به مسلخ برده شده اند و همه روزه برده می شوند؟ آیا آشتی طلبان ما، آنقدر که نگران ساختمان ها هستند، به سرنویشت بی پناهان و بی گناهایی که در زندان ها می پوسند و خاک می شوند، فکر می کنند؟ بهتر است به آقایان معزز نکویم که مبارزان راه آزادی که زیر شکنجه هستند، چه پاسخی به ترهات صلح جویانه ی ایشان می دهند!

از اینها گذشته، آشتی طلبان نباید فراموش کنند که اگر غرب هم مراکز سرکوب رژیم را تخریب نکند، مردم خود به این کار همت خواهند گماشت! نفرت عمومی انباشته شده از رژیم چندان است، که هر چه نماد حکومت یا مرتبط با آن باشد، در آتش خشم انقلابی مردم خواهد سوخت، چنان که در سال ۱۳۷۱ در مشهد شد. خوب است همین جا از قول پدر یکی از خونین کفنان راه آزادی به گزافه گویند آشتی طلب مزده دهیم که نباید غمی به دل نازک خویش راه دهند! به فرض حمله ی غرب و تخریب ساختمان ها، (۱۹) ما، یعنی مردمی که این بنا ها را ساخته ایم و هزینه های آنها را پرداخته ایم، دوباره، بلکه ده باره آنها را خواهیم ساخت و هزینه اش را خواهیم پرداخت. شما نگران مردم و سرنوشت تلخ ایشان باشید، نه خاک و چوب و سنگ. اگر هم قادر به چنین عملی نیستید، اشکالی ندارد، ما محذورات شما را درک می کنیم! اما، لاف، شما هم چوب لای چرخ ما نگذارید. به قول شیخ اجل، مرا بخیر تو امید نیست، شر مرسان! این پاسخ مردم ما به آشتی طلبان است. اگر هم زیاد نگران مردم هستند، به جای آن که سخنان استاد آزل را طوطی وار تکرار کنند، به فکر چاره جویی باشند. به عنوان مثال، یکی از راهکار هایی که می توانند در باره ی آن بیانید، تعامل با دولت های غربی است، برای آگاهی از تاریخ و ساعت و محل حمله ها، و مطلع کردن مردم از آن. آیا در این صورت، آشتی طلبان اجازه خواهند فرمود که دستگاه های سرکوب رژیم مورد حمله ی نظامی قرار گیرد و یا باز، بهانه ی دیگری برای نجات آخوند ها خواهند یافت؟!

نقطه ی آغاز ما در این بحث، روبرو شدن با این واقعیت تلخ است که به هزار و یک دلیل، امروز نیرویی برای مقابله با این حکومت در هیچ عرصه ای باقی نمانده است. ناتوانی مخالفان در روبرویی با دژخیمان چندان است که مردم کوچه و بازار، خود به خود، موضع گیری های اینچینی و به خصوص موضع گیری های باند های تبهکار همایون - باقرزاده - خانابااا تهران، مبنی بر لزوم آشتی با جمهوری اسلامی را ناشی از جاری شدن الطاف خفیه ی آخوند ها در جیب آشتی طلبان، یعنی پرداخت حق حساب به آنها می دانند.

هیچ کس در این تردیدی ندارد که بهتر آن است که جمهوری اسلامی از طریق جنبش خود مردم سرنگون شود. بهتر آن است که حتی از پرتاب یک ریگ به سوی ایران جلوگیری شود و ما با نیروی خود کشورمان را آزاد کنیم. اما، همیشه راه حل ایده آل، یعنی راه حلی که بدون کمترین ضرر، اهداف ما را بر آورد، در دسترس نیست. کماینکه در مورد ایران، راه حل ایده آل و بی ضرری وجود ندارد. پس باید از میان راه حل های "بد" یکی را انتخاب کنیم. باید ببینیم که کدام راه حل، در عین برآوردن اهداف ما، نسبتاً کمتر بد است و موقتاً به آن رضایت دهیم. این دستور عقل سلیم است! از این موضوع که بگذریم، باید ببینیم که اصولاً چه راه حل های دیگری در اختیار ماست. به مخالفان صادق حمله ی غرب به آخوند ها می گوئیم، بیایید در این بحث گامی به جلو برداریم و برای ما توضیح دهید که آخر چرا در این ۳۰ سال موفق به نجات مردم و کشور نشده اید؟ نه تنها شما نشده اید، بلکه جریانات مذهبی با یال و کوپالی نظیر مجاهدین که از مردن برای آرمان هایشان (بخوانید برای توهمات شان!) هم نشده اند. آیا تجربه ی این سی سال برای دریافتن ناکارآمدی تئوری هایتان کافی نیست؟ اکنون که راه حل استفاده از غرب، بر علیه دشمن مشترک را رد می کنید، لاف بگوئید که از چه راهی می خواهید مردم را نجات دهید؟ با کدام نیرو و تشکیلات؟ با کدام برنامه و امکانات؟ اساساً بگوئید که چگونه می توان در خفقان مطلق نفس کشید؟ مگر با حکومتی که مخالف خود را انسان نمی شمارد و او را واجد حقوق انسانی نمی داند، می توان با شیوه های متعارف مبارزه کرد؟ آیا بعد از ۳۰ سال، هنوز برایتان روشن نشده که ما قادر به روبرویی با این هیولا نیستیم؟ اگر این نکته هنوز روشن نشده، این گوی و این میدان! بفرمایید داخل و آزموده را مجدداً بیازمایید. اما، اگر شما هم به خصوصیات این رژیم هیولابوش پی برده اید و از آن مهمتر، شهامت رد استدلال های عامه پسندی را دارید که در نتیجه ی کثرت تکرار و تکرار کننده، وحی 'منزل تلقی می شوند، پس شجاعانه در مقابل این پرسش بایستید که از چه راهی می توان به این وضعیت اسف بار خاتمه داد؟ حال که چاقو کشان و قداره بندان رژیم با کشتار مخالفان صحنه را جوری خالی کرده اند که جنبنده ای نمانده تا سر بیفرورد، پس چه باید کرد؟ آیا می توان به نام اصل "اخلاقی" کمک گرفتن از اجنبی بد است، بنشینیم و منفعلانه به سرنوشت تلخ مردم خود بنگریم؟

قطعاً پاسخ منفی است. ما تا زمانی که خود قدرت مقابله ی سیاسی- نظامی با جانیان حاکم را نیافته ایم، باید از کمک تنها نیروی فعلاً موجود و قادر به سرنگونی رژیم - یعنی نیروی نظامی غرب - استقبال کنیم. باید از نیروی هر سرباز غربی بر ضد آخوند ها بهره ببریم، بی آن که از وظایف سنگین خود عدول کنیم. جای انکار نیست که ما خود باید ایران را نجات دهیم، اما، استفاده از قدرت نظامی غرب، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه نشان خلاصی فرد از شر عارضه ی 'مسری صلح پرستی ساده لوحانه و عامیانه است. گرچه استفاده از تضاد ها موجود برای ما یک ضرورت است و عیبی در آن نیست، نه از حیث اخلاقی و نه سیاسی، اما، حتی اگر از این زوایا هم صحت تاکتیک ما قابل تردید می بود، باز چون استفاده از نیروی غرب لزوماً به معنای تأیید اهداف سیاسی غربیان نیست، ما می توانستیم از نیروی آنها بر علیه ی دشمن مشترک استفاده کنیم. ماموران رژیم اما، به ما چنین تلقین می کنند که هر کس با غرب بر علیه ی آخوند ها همگام شود، وطن فروش است و مرتکب گناه کبیره شده! بهتر است که در زیر یوغ همین حکومت بد، اما خودی جان دهیم، اما، دست کمک به سوی اجنبی دراز نکنیم! جل الخالق از دست وزارت اطلاعات که با چه حيله های لطیفی حرف های خود را از دهان دوستان ساده لوح ما بیرون می آورد و میزورانه می کوشد تا "میش" را به اقامه ی فریضه ی دفاع از "گِگ" بکشاند!!

اما، بهتر است که گماشتگان رژیم، خود را برای اثبات "وطن فروش" بودن موافقان حمله ی نظامی غرب به آخوند ها خسته نکنند. ما خود با طیب خاطر اعلام می کنیم که اگر شما - با آن سابقه و این افکار - مصداق میهن پرستی هستید، ما یقیناً میهن فروشیم و به آن مفتخر! اما، برای آن که خواننده ی بیگناه از خنده روده بر نشود، به شما توصیه می کنیم که از این ژست های روشنفکرانه برای تئوری بافی دست بر دارید! شما بی مایه تر از آن هستید که در عرصه ی فکر و اندیشه چیزی شوید! بهتر است با دستمایه قرار دادن بیوست ذهنی تان به همان "تعامل" با رژیم، آن هم از خارج روی آورید، شاید بالاخره به پاس این خدمت بزرگ به آخوند ها، دوباره توانستید لغت و لیسی بفرمایید! اما، بیاد داشته که "اگر چشم مردم پدی را ندید - نه چشم زمانه به خواب اندر است!" اگر چه امروز، به جز یک اقلیت کوچک اهداف پلید شما را درنیافته و افشاء نمی کند، اما، دیری نخواهد پایید که اوضاع تغییر خواهد کرد و باید برای مردم توضیح دهید که چرا با اصرار، سنگ آشتی با آخوند ها را بر سینه می زده اید.

اکنون به جاست اشاره کنیم که تاریخ جوامع بشری مملو ست از موارد مشابه ایران امروز. از جمهوری مسیحی فرقه ی دومینیکیان به زعامت ژروم ساوانرول در فلورانس سال ۱۴۹۵ میلادی گرفته تا رایش سوم و جمهوری های خیم 'سرخ و طالبانی، همه و همه یک چیز را ثابت می کند و آن این که حکومت زور را به جز با زور نمی توان بر انداخت. بررسی این موارد، حضرات آشتی طلب و صلح جو را از اندیشیدن به راه حل برای نجات ایران بی نیاز می کند! در اثبات لزوم بررسی تجارب دیگران می گوئیم: در نظر آورید که فردی بخواهد از تهران به کرج برود. در این صورت لازم نیست که تازه بنشیند و به این فکر کند که چگونه می توان وسیله ی نقلیه ساخت؟ چرخ های آن چگونه باید باشد، آیا باید فرمان، کاربوراتور و... داشته باشد یا خیر؟ چنین افکاری بیهوده است و نیازی نیست که او به طراحی و ساخت اتوموبیل دست زند.

اتوموبیل و همه ی اجزایش قبلاً هزاران بار ساخته و پرداخته شده اند و کافی است که فرد، اتوموبیلی بخرد یا کرایه نماید یا مثلاً بلیت اتوبوس تهیه کند و به این وسیله به کرج برود. به همین ترتیب، در باب چگونگی از میان برداشتن رژیم های خون آشام نیز، لازم نیست که آقایان به مغز خود فشار آورند و راه حل کشف کنند. کافی است کمی کتاب های تاریخ را ورق بزنند تا ببینند که قبل از جمهوری اسلامی هم چنین رژیم هایی در جهان موجود بوده اند و در شرایط ناتوانی مردم از واکنش، رژیم های مذکور در نتیجه ی اتحاد چند کشور دیگر، بی آن که "کشور و مردم نابود" شوند، سرنگون گردیده اند. اما، ظاهراً تئوریسین های آشتی و تعامل با رژیم، وقتی برای مطالعه نداشته اند، زیرا نوشته های ایشان حاکی از شناخت نازل از تاریخ جهان است. ده ها مثال می توان از اتحاد موقتی نیروهای ذکر کرد که ابتدائاً دارای منافع متضاد بوده اند، لیکن نیاز های مبرم سیاسی و وجود دشمنی مشترک و خطرناکتر، آنها را به اتحاد و ائتلاف با یکدیگر کشانده تا دشمن مشترک به زانو در آورده شود. هیچ انسان متفکری هم به این نیروها اتهام خیانت وارد نکرده و نمی تواند بکند.

این نوع اتحاد ها، نه با اخلاق حسنه منافات دارد، نه با عقل و نه حتی با نقل! چون سخن از نقل رفت، شاید بد نباشد که برای اطلاع بیخبران نمونه ای نقل کنیم که در آن، دو کشور مخالف با هم، در مقابل دشمن خطرناکتر موقتاً به هم پیوستند:

لاید آشتی طلبان اطلاع دارند که در جریان جنگ جهانی دوم، شارل دوگل فرانسوی (که انشاءالله او مزدور اجنبی و وطن فروش نبوده!) به دامن انگلستان، دشمن آباء و اجدادی فرانسه، چنگ زد و از امکانات آن کشور برای آزاد کردن میهن خود بهره جست. همگان در فیلم های تله ویزیونی دیده اند که چگونه نیروهای شورای ملی مقاومت فرانسه به انفجار پل ها و ساختمان ها، انحراف قطار ها از ریل در "میهن" می پرداختند تا در کار دولت فلیپ به تن اخلال کنند. حتماً به گویش آشتی طلبان خورده است که نیرو های متفقین در ژوئن ۱۹۴۴، با هدایت ایوزیسیون فرانسه و پس از بمباران مواضع ارتش رسمی فرانسه و آلمان، از منطقه ی نورماندی وارد خاک آن کشور شدند و دولت مارشال به تن را سرنگون نمودند و سپس تمام اروپا را آزاد کردند. باید از تئوریسین های آشتی با آخوند ها پرسید که این بمباران ها و منازعات نظامی، باعث نابودی فرانسه شد یا آن را زنده کرد؟ آیا دولتی که به کمک متفقین در فرانسه بر سر کار آمد، دست نشانده ی اچانپ بود یا کوتاه کننده ی دست آنها؟ تازه، مارشال فلیپ به تن، مانند آخوند های وطنی، دزد، فاسد و کذاب نبود و حتی در جنگ جهانی اول، آنقدر رشادت از خود نشان داده بود که قهرمان ملت نام گرفت!

نمونه ی دیگری که قابل ذکر می باشد، مربوط به تاریخ کشور خودمیان است. می دانیم که سلسله ی صفویان همواره ترکان عثمانی را دشمن می داشت و این تقریباً در مورد همه ی شاهان صفوی صحت دارد. با این وجود، هنگامی که در دوره ی شاه عباس دوم، ازبک ها از شمال شرقی به ایران هجوم آوردند و بخشی از خراسان را اشغال کردند، شاه عباس برای جلوگیری از جنگ در چند جبهه، با عثمانی ها صلح کرد و حتی به عنوان ناز شست، بخش مهمی از خاک ایران، شامل شهر های تبریز، شماخی، تفریس، نخجوان و حتی لرستان و فارس را به ایشان واگذار نمود. همین شاه، پس از سرکوبی دشمنان داخلی و بیرون راندن ازبک ها، در سال ۱۰۱۱ به عثمانی ها اعلام جنگ داد و نه تنها مناطق واگذار شده را پس گرفت، بلکه نواحی دیگری را هم به ایران الحاق کرد. هم او بود که در سال ۱۰۳۱ تصمیم گرفت به سلطه ی ۱۱۵ ساله ی دولت پرتغال بر دو جزیره ایرانی بحرین، هرمز و همچنین بندر عباس (گامبرون سابق) خاتمه دهد و چون قدرت مقابله با پرتغالی ها را نداشت، از رقابت استعمار گران انگلیسی با استعمار گران پرتغالی استفاده کرد و ضمن اعطای امتیازاتی به انگلیسی ها، ایشان را به جنگ با پرتغالی ها کشاند و عاقبت، پرتغالی ها را از ایران بیرون راند. پس می بینیم که می توان موقتاً با یکی از دشمنان صلح کرد! می توان از نیروی خارجی برای نجات کشور خود استفاده کرد و خائن و وطن فروش نبود! گر چه مشکل بتوان کسانی را قانع کرد که مایل به فهمیدن نیستند، اما، ما به ذکر مثال ساده تری می پردازیم تا دست کم حقیقت برای مخالفان صادق جنگ روشن شود:

تصور کنید که در بیابانی گرفتار دزدان تا بن دندان مسلح شده اید و هر لحظه بیم آن می رود که کشته شوید. ناگهان دسته ی دیگری با نیروی مجهز تر و کارآمد تر از راه می رسد و با دزد اول درگیر می شود. آیا ساده لوحانه نیست که به بهانه ی اینکه آن دیگری هم دزد است، یا دزد خارجی است، از درگیر شدن آنها یا یکدیگر جلوگیری کنید و از آن ابلهانه تر، با او (دزد دوم) درآویزید؟ فکر نمی کنید بهتر باشد که آتش اختلاف دزدان را با یکدیگر تیز تر کنید و حتی اگر نمی توانید از مهلکه بگریزید، لافل کمی مرگ خود را به عقب باندازید؟ برای فهم این نکته لازم نیست که آدمی فارغ التحصیل "مدرسه ی نظامی سن سیر" پاریس باشد. هر کس، به جز کسی که غرضی دارد، می فهمد که در چنین شرایطی، باید شانس خود را آزمود و حال که توان مقابله با دزد اول وجود ندارد و جان شیرین در خطر است، باید اجازه داد که دزد اول با نیروی دزد دوم کویید شود، شاید پس از این درگیری فرجی حاصل شود! اما، خدم و حشم رژیم می گویند، خیر! دزد دوم، از اولی بدتر است، یقه ی دزد دوم را بچسبید!! لحظه ای فرض کنیم که اینطور است و دسته ی دزد دوم نیز قرار است رفتار مشابهی را نسبت به شما در پیش گیرد. حتی در این صورت، باز کدام انسان عاقلی از دزد اول در مقابل دزد دوم دفاع می کند؟ چه کسی نمی داند که حتی اگر آنها "هر دو بدتر" باشند (۲۰)، باز چند ساعت بیشتر زنده ماندن برای فردی که در حال کشته شدن بوده، مغتنم است و باید شانس خود را بیازماید. این بدان معناست که دشمن دشمن من، الزاماً دوست من است. دست کم موقتاً و تا زمانی که وقت حل تضاد های جدید با او فرا برسد. اما، عساکر رژیم برای نجات جمهوری اسلامی از سرنگونی می گویند: دشمن دشمن من، دشمن من است!! در واقع آنچه آشتی طلبان ما خجولانه در سر دارند، این است که رژیم جمهوری اسلامی چندان هم دشمن نیست، زیرا فوراً پیشنهاد می کنند که بیایید با رژیم آشتی کنیم! این پیشنهاد گواهی است در آستین در اثبات اینکه دشمن نامیده شدن رژیم از سوی آنها، حيله ای بیش نیست و حقیقت ندارد! ظلم و جهول آشتی طلب، در حقیقت رژیم را دشمن نمی دانند، چه در غیر این صورت از اختلافات جمهوری اسلامی با غرب، نتیجه می گرفتند که هر دوی آنها دشمن هستند و می گفتند، بگذار دشمنان یکدیگر را به خاک و خون بکشند. به عبارت دیگر، بگذار گرگ و کفتار یکدیگر را بدرند! اما، آشتی طلبان ما می گویند: باید از گرگ در مقابل کفتار دفاع کرد!! اینجاست که ما حق داریم سوال کنیم که آیا حضرات مشمول الطاف گرگ قرار نگرفته اند و آیا این دلیل واقعی انکار بدیهیات از سوی ایشان نیست؟ حقیقت این است که ما، نه تنها می توانیم، بلکه وظیفه داریم از برخورد بین دنیای غرب و رژیم جمهوری اسلامی به نفع مردم در مانده ی خود بهره برداری کنیم و چه باک اگر هزار و دویست مرکز سرکوب رژیم یا تمامی این مراکز بر سر سرکوب گران خراب شود و چند ساختمان و خیابان و ... تخریب گردد! مگر دوباره ساختن ساختمان ها و غیره نیازمند چقدر نیرو است که اینقدر باید از عمر و زندگی و آینده ایرانیان برای حفظ آنها هزینه شود!

نگارنده را اعتقاد بر این است که نشان گسست از ساده لوحی همه جا گیر و رسیدن به بلوغ سیاسی، چیزی به جز تشویق و تحریض دائمی غربی ها به حمله ی نظامی به رژیم جنایتکار ج.ا. نیست و اگر کسانی به هر دلیلی با حمله ی نظامی مخالفند، اما نه راه فائق آمدن به رژیم را نشان می دهند و نه نیروی برای سرنگونی آن گرد آورده اند، بزرگترین خدمتی که می توانند به مردم بکنند این است که دم فرو بندند و بیش از این خاک به چشم مردم نباشند.

بر خلاف آنچه عوام فریبان بر سر هر کوی و برزن تکرار می کنند، ما نیز به هیچ روی از وضعیتی که دخالت نظامی غرب را در ایران ضروری کرده، خشنود نیستیم. به هیچ روی. این مطالب، زبان حال پدری است که فرزند دلبنده را در چنگال بیماری ای مهلک اسیر می بیند و با خاری

در چشم و تیغی در گلو، باید بین قطع عضو فاسد از بدن او یا مرگ تدریجی اش، یکی را انتخاب کند. پدری که باید به قیمت پاره پاره شدن جسم فرزند در یک جراحی پر درد و پر خرج، وی را از کام مرگ حتمی برهاند. کدامیک بدتر است؟ قطع عضو از بدن بیمار، یا زجرکش شدن و نهایتاً مرگ او؟ اگر ملاک علاقه به بیمار، نه قربان صدقه رفتن های دائمی و بی اثر، بلکه اقدام عاجل برای نجات او از چنگال مرگ باشد، آن وقت روشن خواهد شد که دوستدار حقیقی بیمار کیست و چرا آن کس که اجازه نمی دهد تیغ جراح بر بدن او فرو آید، برغم ظواهر، به او خیانت می کند! صرفنظر از منطق بد و بدتر که به کار گرفتن آن در شرایط حاضر، درست بلکه حیاتی است، اساساً باید پرسید که اگر پدر بخت برگشته چنین نکند، چه کند؟ چه راه حل دیگری برای نجات بیمار وجود دارد؟

به عبارت دیگر سوال این است: کدام یک از نیروهای سیاسی ایران شکل و شمایل یک بدیل سیاسی جدی را دارا می باشند؟ کدامیک قادرند عملاً در مسیر جایگزینی حکومت اسلامی با یک حکومت دمکراتیک گام بردارند؟ شاید آشتی طلبان ما نیرویی را بدون سرو صدا گرد آورده اند و کسی خبر دار نشده است؟ اگر چنین است، لطف کنند و بدون رودربایستی اعلام کنند و ملتی را از نگرانی برهانند! اما، اگر چنین نیست و همانگونه که وزیر اسبق اطلاعات گفته، حکومت اسلامی آنقدر قوی شده که حتی در خارج از کشور نیز مخالفان خود را تعقیب می کند، (۲۱) اگر دوستان ما در این سی سال، نه تنها هیچ نیروی را برای مقابله با حکومت سازمان نداده اند، نه تنها هیچ اعتصاب کارگری، حرکت دانشجویی یا جنسیتی را در ایران هدایت نکرده اند، بلکه حتی در محیط آزاد و امن خارج نیز نتوانسته اند یک اکسیون سیاسی تاثیر گذار به پا کنند (۲۲)، در این صورت چگونه به خود حق می دهند که مردم بی پناه ایران را از کمک متحدی کلیدی که همان دنیای نسبتاً آزاد غرب (آری، دنیای نسبتاً آزاد غرب!) است محروم کنند؟

درست است که کشورهای غربی سرمایه داری هستند و جز این نظام را برای خود و دیگران نمی خواهند و بر نمی تابند، صحیح است که آنها به دنبال منافع خویش هستند (و البته باید پرسید که چه کسی به دنبال منافع خویش نیست؟)، اما، کدام اصل عقلی یا منطقی باعث شده شما فکر کنید که داشتن نفع مشترک بین دو یا چند ملت امری محال است و از آن مهمتر، بهره برداری از تضاد های جناح های مختلف سرمایه داری، به نفع مردم خود، خیانت به شمار می رود؟ یا شما اساساً تعارضی بین منافع کشورهای سرمایه داری نیمه دمکراتیک غرب و منافع کشورهای کاملاً استبدادی شرق نظیر ایران نمی بینید که در این صورت باید توضیح دهید که پس علت رفتار های جمهوری اسلامی و حرامیان قد و نیم قدش در جهان بر علیه ی غرب چیست؟، و یا هنوز از مفهوم مبارزه سیاسی چیزی دستگیر تان نشده است! در مورد اول به شما توصیه می کنیم که علاوه بر بررسی علل واقعی خصومت جمهوری اسلامی با غرب، به دلایل ورود آمریکا به جنگ جهانی اول و به ویژه دوم بر ضد فاشیست های آلمانی و هم پیمانانش فکر کنید! تاریخ جنگ جهانی دوم به یاد می آورد که اگر حمایت های انگلستان و آمریکا مثلاً از شورای ملی مقاومت فرانسه نمی بود، این کشور و بسیاری دیگر هرگز رنگ آزادی را نمی دیدند. و باز، حمایت آمریکا از مبارزات مردم بلوک شرق سابق بطور اعم و از مبارزات کارگران لهستان بطور اخص، حمایت از مسلمانان کوسوو، بوسنی هرزه گوین، مردم تبت و برمه، همه و همه شواهدی دال بر این مدعاست که همسویی عملی بین منافع غرب و جنبش دمکراسی خواهی به واقعیتی انکار ناپذیر بدل شده است. به عبارت دیگر، در چارچوب نظام سرمایه داری می توان ضد فاشیست و طرفدار دمکراسی پارلمانی بود و این همان مقوله ای است که ما را به دفاع از غرب در مقابل کشتار وحشیانه ی غیر نظامیان غربی از سوی القاعده کشاننده و ایشان را به دفاع از مردم ستمدیده ی ما و نظایر ما وا داشته است.

نه عزیزان، با وجود تمامی جنایاتی که در کارنامه ی غرب بر ضد حقوق بشر ثبت شده و در آن بحثی نیست، باید شهادت اقرار به این را داشت که ظهور پدیده ی فاشیسم دینی یا اسلام سیاسی، منجر به پیدایش تغییری مهم در رویکرد سیاسی غربیان نسبت به دیکتاتوری های خون آشام جهان شده است. غرب، با کام های نه چندان استوار، با سازشکاری، معامله گری و غالباً خیانت، ... در حال حرکت در مسیر استقرار نظام های بورژوا - دمکراتیک به جای نظام های فاشیستی و شبه فاشیستی در برخی مناطق دنیاست، و ما وظیفه داریم تا آن جا که ممکن است، از این سیاست تغییر یافته ی غرب، برای آزادی مردم خویش بهره ببریم. تاریخ در مورد روشنفکرانی که با فریب هایی نظیر آنچه در بالا نقل کردیم، این تغییر را نبینند و عملاً به تداوم سلطه ی مرتجعان خونخوار کمک کنند، قضاوت سختی خواهد کرد. آنچه مایه ی شرمساری ست، استفاده از تضاد دو ظالم برای رهایی مظلوم نیست، مایه ی شرمساری این است، که یک روشنفکر نتواند فرق بین فاشیسم و دمکراسی بورژوایی را تشخیص دهد و صرفه ای در استقرار دمکراسی بورژوایی به جای فاشیسم نبیند! استقرار نظام های نیمه دمکراتیک متکی به غرب، اگر چه ایده آل نیست، اگر چه بین نظام های مذکور و نظامی که منافع اکثریت مردم محروم را نصب العین خود قرار دهد، فرسنگ ها فاصله است، اما، استقرار این نظام ها در مقایسه با حکومت های فعلی در شرق، حقیقتاً گامی به جلو است. نمی توان ذره ای صداقت داشت و به این حقیقت اقرار نکرد که برای جوامع استبداد زده شرقی، این نوع حکومت های نیمه دمکراتیک، واسطه و وسیله ی مطلوبی برای نیل به حکومت های مردمی بعدی و تدارک تحولات اساسی نظیر عدالت اجتماعی و دمکراسی است.

از سوی دیگر، در مورد مبارزه ی سیاسی برای تحقق ایده آل ها یا برنامه ی حداکثر نیز باید بگویم که دستیابی به آن اهداف بزرگ، به جز از طریق مبارزه برای رسیدن به اهداف کوچکتر مرحله ای امکان پذیر نیست. مبارزه ی مرحله ای، اگر نه اساس مبارزه ی سیاسی، دست کم از راهکار های تعیین کننده ی آن است، زیرا موفقیت در مبارزه، به جز از طریق اتحاد های تاکتیکی و ائتلاف های موقتی و سازماندهی مبارزه ای مشترک با دیگر نیروهای سیاسی، حول اهدافی که ما را به ایده آل نهایی خود صرفاً نزدیکتر می کند، ممکن نمی باشد. پیروزی بر دشمن خونخوار، به جز به کمک دیگر نیروهای سیاسی ممکن نیست و دیگر نیرو ها، هنگامی با ما همراه خواهند شد که تحقق اهداف حداقل آنها را نیز بپذیریم و یک پلات فرم سیاسی شامل حداقل های مورد پذیرش تمامی نیروهای سرنگونی طلب را مبنای عمل قرار دهیم. رژیم و پرورش یافتگان دامن آن، با به مسخره گرفتن شعور مردم می گویند: دشمنان ایران نمی توانند آن را نجات دهند، (۲۳) و به این وسیله می خواهند، علاوه بر تزیق احساس گناه به ما، راه را بر اتحاد میان نیرو های سیاسی مختلف بر علیه ی خود ببندند. اما، این نیرو ها و کشور ها نه دشمنان ایران، بلکه دشمنان ایشان هستند و متحدان ما. این نکته آنقدر بدیهی است که نیازی به اثبات ندارد.

حقیقت این است که جامعه ی ایران سالهاست که تشنه ی تحولی دمکراتیک است. جنبش دمکراسی طلبی و آزادیخواهانه مردم ما در بهمن ۱۳۵۷ گام بلندی به سوی اهداف والای خود برداشت و رژیم سلطنتی را ملغی کرد، اما، در ادامه ی راه، توهمات، تخیلات و کوری ناشی از آن باعث شد که رژیم ولایتی، یعنی نسخه ی قرون وسطایی رژیم سلطنتی را به جامعه ما تحمیل کنند، بی آن که کسی بتواند واکنش موثری نشان دهد، و عاقبت، این جنبش در خرداد ۱۳۶۰ به خشونت آمیز ترین شکلی سرکوب شد. اکنون پس از گذشت قریب به سه دهه از آن فاجعه، نه تنها خواست ها و مطالبات آزادیخواهانه مردم محقق نشده، بلکه سطح آن مطالبات بسیار تنزل کرده است. معنای این سخن آن است که اگر در دوره ی سابق، بسیاری خواستار مشارکت سیاسی در اداره ی جامعه بودند، اکنون همان ها به این راضی شده اند که اگر در انتخابات شرکت نکردند، از کار خود اخراج نشوند! بتوانند ترانه های گوگوش را بشنوند و عقوبت نشوند... پس اولویت برای ایران که هرگز دمکراسی به خود ندیده، آرمان های دمکراتیک است.

از سوی دیگر، غرب نیز به دلیل برخی خصوصیات شبه فاشیستی جمهوری اسلامی نظیر ضدیت او با ادیان دیگر، به ویژه با یهودیت، پای مال شدن دائمی حقوق بشر در ایران، غرب ستیزی متحجرانه آخوند ها و... خواستار کم شدن شر جمهوری اسلامی از سر دنیاست و اگر هم روزگاری برای شکست دادن دیکتاتوری های کمونیستی دست به دامن آدمخواران اسلامی شده بود، اکنون از کرده ی خود پشیمان است. به همین سبب، اکنون که غرب سرمایه داری در مسیر دستیابی به اهداف خود با ما عملاً همسو و همگام شده، ما می توانیم بخشی از مسیر را با آن، و به کمک آن طی کنیم. اما، حتی اگر غرب را دشمن خود نیز ببندیم، باز در این صورت، بسیار طبیعی است که دشمنان خود را به اصلی و فرعی تقسیم کنیم و اولویت های مبارزاتی را در نظر آوریم. بی گمان، دشمن اصلی ما در این زمان، نه آمریکا و نه غرب، بلکه دیکتاتوری شبه فاشیستی آخوند هاست. ما فعلاً زیر ساطور این رژیم قرار داریم! بنابراین، اگر بتوانیم از نیروی متحدان موفقی خویش بر علیه ی دشمن مشترک بهره ببریم، باید اینچنین کنیم. تا آن جا که اخبار منتشر شده نشان می دهد، غرب نیز از ما تعهد نامه ای نخواست که اگر فردا روزی رژیم را ساقط کرد، ما به فعالیتی بر علیه ی آن دست نزنیم!! پس دوستان ما از چه وحشت دارند؟ از اینکه یک حکومت بد، حکومت بدتر از خود را بر زمین بکوبد و ملت فرصت کند قد علم کرده و سرنوشت خویش را به دست گیرد؟ یا آنکه می ترسند که با حاکم شدن دموکراسی، برخی از مابهتران، نظیر داریوش همایون، مجبور به روشن کردن بعضی از راز ها شوند، که فعلاً مصلحت نیست از پرده برون افتد؟!

باری، حتی اگر خود را در قالب جهان بینی مارکسیستی نیز قرار دهیم و با آن عینک به جهان بنگریم، باز تفاوت چندانی حاصل نمی شود و باید با تمام قوا به استقبال دموکراسی بورژوازی به عنوان مرحله ی اول انقلاب یا تخته پرش به سوی سوسیالیسم حرکت کنیم. با اندک تعمقی در تاریخ انقلاب روسیه که اصلترین منبع الهام تحلیل گران چپ است، در می یابیم که آنچه وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م. را ممکن کرد، سرنگونی حکومت مطلقه ی تزاری و جایگزینی آن با دولت نیمه دموکراتیک کرنسکی، در فوریه ۱۹۱۷ بود. هشت ماه مبارزه ی فکری آزادانه و بی امان بلشویک ها بر علیه ی دیگر جریانات سیاسی- در فاصله ی فوریه تا اکتبر- بود که اجازه داد، طبقه ی کارگر روسیه به طبقه ای "برای خود" تبدیل شود و با منزوی کردن دیگر جریانات سیاسی، تحت رهبری حزب کمونیست، قدرت سیاسی را تسخیر کند. (۲۴) لنین، رهبر انقلاب روسیه در کتاب دو تاکتیک...، به روشنی بر اهمیت دموکراسی بورژوازی برای کمونیست ها، با هدف تدارک تحولات بعدی تاکید کرده است.

تاریخ اخیر کشور خودمان نیز چیزی به جز این نمی گوید. کافی است بیاد آوریم که در فاصله بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰، به اندازه ی تمامی دوران های گذشته، کتاب و نشریه (قریب به ۲۲۲ نشریه، اعم از روزنامه، هفته نامه و ماهنامه) در ایران منتشر و خوانده شد. در همین دوران بود که گروه ها و سازمان های سیاسی موجود توانستند با استفاده از آزادی های دموکراتیک نیم بند - که توازن قوا هنوز اجازه ی سرکوبی آنها را به حاکمیت نداده بود - از شکل گروه های زیر زمینی و مخفی و الزاماً بی نفوذ بر توده ی مردم، خارج شده و به جریانات سیاسی تاثیر گذار بدل شوند. این نتیجه ی بلافاصله پیدایش آزادی های دموکراتیک (و گویا بورژوازی!) و پدید آمدن امکان تبلیغ و بحث و گفتگوی آزادانه بود.

واعظین آشتی با رژیم، 'غر و 'لند کنان تکرار می کنند که آخر غرب سرمایه داری است و ... آری غرب سرمایه داری است و سرمایه داری بد است، اما، اولاً مگر نظام اقتصادی فعلی ایران غیر از سرمایه داری است؟ مگر در این جا وحشیانه ترین بهره کشی انسان از انسان وجود ندارد؟ ثانیاً، آیا فکر نمی کنید که بدتر از سرمایه داری غربی، سرمایه داری شرقی است که در آن حتی افراد غیر سیاسی، در جهنمی دائمی می سوزند؟ البته که سرمایه داری بد است، اما، در سرمایه داری مدل غربی، دست کم نظام و سامانی هست. نهاد های ضد قدرت، مانند اتحادیه های صنفی با حمایت قوانینی که ثمره ی مبارزات خونین نیرو های ترقی خواه است، عملاً امکان زورگویی را از هیئت حاکمه سلب کرده اند. آزادی بیان، دستگاه قضایی تقریباً مستقل، حقوق بازنشستگی، بیمه ی بیکاری، درمانی و ده ها دستاورد اجتماعی دیگر (که آشتی طلبان مقیم سوئیس، لندن و برلین از آنها بهره مندند) آنقدر ارزشمند است که همه ساله، ده ها هزار انسان محروم از سراسر جهان، جان و مال خود را به خطر می اندازند تا در غرب ساکن شوند و موفق نمی شوند! معلوم نیست که اگر تفاوت های شرق و غرب در زمینه های مورد اشاره اینقدر ناچیز است، چرا آشتی طلبان جملگی در بلاد کفر بست نشسته اند و از آن دل نمی کنند. به فرض که جانشان در ایران در خطر باشد - که نیست! - چرا در کشورهای اسلامی دیگر رحل اقامت نمی افکنند؟ دلیل آن روشن است: آزادی و دموکراسی و سکولاریسم ولو نیم بند در غرب یافت می شود نه در شرق! در جوامع غربی است که آزادی های فردی و زندگی خصوصی و حقوق بشر به رسمیت شناخته شده و آدمی از بسیاری جنبه ها می تواند آزادانه عمل کند. اما، در نظام های سرمایه داری شرقی نظیر ایران، فرد، حتی در خلوت خویش مجاز نیست به میل خود رفتار کند، چه جای آنکه بخواهد در حیطه ی عمومی به عرض وجود بپردازد. آنچه از این بحث می توان نتیجه گرفت، این است که حکومت های نیمه دموکراتیک، علیرغم حفظ نظام سرمایه داری، به دلیل برخورداری مردم از دموکراسی نیم بند و احترام دولت ها به حیطه ی خصوصی زندگی، می توانند به پیدایش حکومت های کاملاً دموکراتیک و عدالت گستر کمک های اساسی بکنند. اکنون که ظاهراً ماهیت بهشت "ارادگاه سوسیالیسم" کذایی نیز برای همگان روشن شده، به دوستداران آزادی و دموکراسی توصیه می کنیم به این جمله ی مرحوم مغفور چرچیل فکر خوب کنند که "صحیح است که نظام های غربی بسیار بد هستند، اما، هنوز از آنها بهتری نیامده است!"

گروهی ساده اندیش را گمان بر این است که مدافعان حمله ی نظامی غرب به حکومت های شبه فاشیستی، عاشق خشونت هستند. ایان بدون وقفه در بوق و کرنا می دمند که دوره، دوره ی گفتمان است، بیاید بر اساس جیدمان قدیم، گفتمانی نو بکنیم و ایده ی انقلاب و کاربرد قهر را رها کنید! البته در مورد خشونت بطور کلی حق با ایشان است و خشونت بد است! ما هم طرفدار خشونت نیستیم و با صلح و آرامش پدرکشتگی نداریم. در یک بحث کلی نظری، ما هم می پذیریم که در شرایطی که امکان ایجاد تغییر در جامعه از طریق صندوق های رأی موجود باشد، کاربرد خشونت و زور نامطلوب، بلکه مذموم است. اما، مگر می توان با احکام کلی و عام و نسخه های فرا تاریخی، گره ای از کار فرو بسته ی مردم کشود؟ مگر سرنوشت مردم و کشور شوخی است که تکلیف آن را با کلی گویی های کودکانه و الگو برداری های غیر مسئولانه روشن کنیم؟ قطعاً اینگونه نیست و فقط با بررسی دقیق و واقع بینانه ی وضعیت خاص یک جامعه و با برداشتن عینک ایدئولوژی از چشم است که می توان واقعیات را آنگونه که هست دید، نه آنطور که می خواهیم ببینیم و در مسیر واقعی تغییرات مثبت کام برداشت. در دفاع از لزوم کاربرد قهر و خشونت موجه می گویم که بررسی تجربه ی قرن ها مبارزه ی بشریت مترقی برای دستیابی به عدالت و آزادی به ما می آموزد که تقریباً هیچ حکومت استبدادی و هیچ فرد دیکتاتوری تاکنون صحنه ی تاریخ را به میل خود ترک نکرده است. یگانه راه آزاد شدن از شر این نوع حکومت ها و افراد، توسل به زور است. از این گذشته، این همواره استبدادیون بوده اند که در طول تاریخ، با آتش گشودن بر روی مردم بی دفاع، باعث شده اند ایده ی لزوم مقاومت مسلحانه در مقابل نیرو های سرکوبگر شکل بگیرد. همچنین، پس از پیروزی نیز باید قدرت در هم شکستن مقاومت استبدادیون را داشت و در صورت لزوم، برای دفاع از آزادی اسلحه به دست گرفت و کشت و کشته شد. در غیر این صورت، باز هم دشمنان آزادی بر مردم چیره خواهند شد. این البته بدان معنا نیست که اعمال خشونت مطلوب است و به جز در شرایط پیش گفته می توان به آن دست یازید. برخی به عنوان راه حل غیر خشونت آمیز، از انقلاب مخملی نام می برند. اما، اگر انقلاب مخملی یا غیر خشونت آمیز در چند کشور موفق به سرنگونی دیکتاتوری های حاکم شده، در صد ها

کشور نیز سرکوب شده و شکست خورده است. این بدان معناست که انقلاب مخملی الزاماً در ایران قابل انجام نیست، اما، چنانچه طرفداران آن کارآمدی اش را ثابت کنند، ما هم به طرفداران آن خواهیم پیوست و در تظاهراتی که قرار است حکومت را فلج کند، با تمام قوا شرکت می کنیم. در عین حال، به دوستان مخملی دوست هشدار می دهیم که جمهوری اسلامی، تجارب موفق انقلاب مخملی در کشور های آسیای میانه یا بلوک شرق سابق را دقیقاً مطالعه و بررسی کرده و طرح تور های خیابانی و عملیات مقابله با سه مرحله تکوینی انقلاب مخملی را تبیین نموده و برای "روز واقعه" یا "روز زی" آماده شده است! دیکتاتوری باند علی اف در کشور آذربایجان نیز با توسل به همین طرح مقابله از سرنگونی نجات یافت!

**ما در ایران امروز، با حکومتی به مراتب وحشی تر و خونریز تر از سیاهترین حکومت های طول تاریخ بشر روبرو هستیم. حکومتی که با برنامه ریزی دقیق و هوشیاری دائمی، دولت های غربی را نیز مستأصل کرده است. حکومتی که در برخی از کشور های اروپایی آنقدر رشوه داده که نهاد های امنیتی آن کشورها را به همدست خود بدل نموده است. (۲۵) اکنون پس از سی سال تجربه برای همگان روشن شده که ما نمی توانیم چنین حکومتی را براندازیم، مگر آنکه نیرویی اگر نه قویتر، دست کم برابر با او گرد آوریم و اشکال متنوع مبارزه، اعم از مخفی و علنی، قهر آمیز و مسالمت آمیز را با هم در آمیزیم. در غیر این صورت، به حزم می توان گفت که هنوز تا ده ها سال باید در زیر سلطه ی ملایان باقی بمانیم و دستبخت زوج لعنتی خمینی- کیانوری را نوش جان کنیم.**

کسانی که حقیقتاً به مردم ستمدیده ی ایران می اندیشند، نباید گول وعده های سر خرمن و عبارت پردازی های شبه روشنفکرانه ی حربانات خیال پرداز یا مزدوری را بخورند که سی سال آزرگار است "وقت گل نی" را به ما وعده می دهند و عملاً هیچ کاری از پیش نبرده اند! اینان اگر توانی داشتند، آن را تاکنون بروز داده بودند. متأسفانه، همان توان محدود شان بیشتر صرف ریختن آبروی هم می شود تا مبارزه با جمهوری اسلامی. گذشت این سی سال و سر پا ماندن رژیم و فقدان بدیل دمکرات و نیرومند، خود دلیلی کافی برای اندیشیدن به راهکار های دیگر برای سرنگونی است. خود فریبی و در ادامه ی آن عوام فریبی کافی است. چند نسل دیگر از آزادیخواهان باید قربانی درنده خویی آخوند ها شوند تا دوستان ما بپذیرند که بر دشمن قویتر از خود نمی توان فائق آمد، مگر آن که متحدانی برای نیل به اهداف خویش بیابیم؟ چند سال دیگر تجربه لازم است تا دوستان ما شهامت در پیش گرفتن راه حل های بد نما و بد منظره، مورد طعن و لعن عوام، اما، ضروری را بیابند؟ این دیگر چه نوع واقع بینی است که در شرایطی که خود توان هیچ عملی را ضد جمهوری اسلامی نداریم، دیگران را نیز از اقدام بر علیه ی دشمن غدار باز می داریم؟

نمی توان ادعای روشنفکر بودن داشت و از تضاد های دنیای معاصر، از تضاد های موجود بین جناح های مختلف بورژوازی جهانی، چشم پوشید. این تعبیر منتسب به چرچیل که "انگلستان دوست دائمی ندارد، دشمن همیشگی هم ندارد، فقط منافع دارد" به خوبی نشان می دهد که جزیره ی کوچک انگلستان، با چه ابزار فکری ای توانست نیمی از جهان را به زیر سلطه ی خود بکشد. این بدان معناست که غرب را دشمن آزل و آبد پنداشتن و با جمهوری اسلامی جمع زدن و این دو را بدتر از هم دانستن، یک توهم و یک خرافه ی خجالت آور است که یادگار دوران کودکی جنبش ماست و تاکنون، چیزی به جز ناکامی و شکست بار نیاورده است. بر خلاف روشنفکران خیال پرداز و متوهم، مردم خود خوب فرق فاحش بین حکومت های غربی یا وابسته به غرب، نظیر عراق و افغانستان فعلی را با حکومت جمهوری اسلامی درک می کنند و به همین دلیل است که آنچه مورد اعتراض مردم کوچه و بازار در ایران است، نه حمله ی غرب به حکومت های شبه فاشیستی در افغانستان و عراق، بلکه این است که چرا غرب زودتر به یاری ما نمی آید و چرا این "جراحی ضروری" زودتر انجام نمی گیرد!

از غرائب اینکه حتی یک نفر هم از کسانی که درباره ی این موضوع مهم داد سخن داده اند، به خود زحمت انجام یک مقایسه ی دقیق بین این دو نوع حکومت، یعنی حکومت سرمایه داری غربی یا حکومت های اخیر التاسیس وابسته به غرب با رژیم اسلامی ایران را نداده و حملگی رندانه از پرداختن به فرق های آنها، پرهیز می کنند. اما، ما با سماجت می پرسیم: کدامیک از این دو حکومت به ما اجازه ی حرکت به سوی دمکراسی و عدالت اجتماعی را می دهد؟ در کدامیک از این حکومت ها می توان برای تحقق ایده آل ها مبارزه کرد و به بسیج مردم پرداخت؟

به تمام کسانی که قدرت فکر کردن دارند و به آزادی و عدالت عشق می ورزند می گوئیم که دوران تحلیل های جدول ضریبی و پاسخ های راحت الحلقوم گذشته و نوبت موشکافی های دقیق فرا رسیده است. اکنون که جنبش آزادیخواهی ایران به بلوغ خود نزدیک می شود، وقت آن رسیده است که سوژه های تابو و ممنوعه را روی میز بگذاریم و با پرهیز از پاسخ های که فقط خیال گوینده را راحت می کند و بدون هراس از آنگ های مد روز و برچسب اسیدی، درباره ی ناکامی های تاریخی جنبش آزادیخواهانه مردم ایران گفتگو کنیم. ما باید پاور کنیم که شکست خونبار ما و فضای 'سرب آلود فعلی، سش از آن که محصول عملکرد حزب الله باشد، معلول نظام فکری انتر نیرو های ترقی خواه بوده

است. اگر مایلیم به وضع رقت آمیز حاضر پایان دهیم، باید اول خود را از چنگ توهمات می که ما را به اینجا رسانده است، برهانیم، تا نیروی لازم برای تحقق اهداف بزرگ در وجودمان سر بر کشد. یکی از بزرگترین این توهمات، همین نظریه ی همه جا یاب "میهن در خطر است و اجنبی... " و یا اباطیل در ظاهر صلح دوستانه می باشد. در نتیجه ی چنین تفکراتی است که امروزه چاره ای به جز این نمانده که دست کمک خواهی به سوی خارجی ها دراز کنیم. قطع نظر از اینکه راه حل های عوام پسند و همه جا یاب، غالباً عاری از حقیقت اند، اساساً این نظریه صرفاً به منظور تضمین استمرار سلطه ی جمهوری اسلامی ساخته و پرداخته شده است. از این رو، همه ی کسانی که امروز به داد و فریاد وا وطن مشغولند، چه آگاه باشند و چه نباشند، مصداق بارز خیانت به مردم هستند! باید از توفیق گسترده ی نظریه ی وا میهن در میان عوام و سیاست بازان خودفروش، به شک به آن رسید! دمکرات ها نباید گول لفاظی های شبه روشنفکرانه ی صلح طلبان را بخورند و مرعوب فشردگی ظاهری صفوف آنها شوند. افکار ساده اندیشانه و بی محتوا در تمامی دوران های تاریخ بشر، پر طرفدار بوده است. این افکار در مصادف با واقعیات، به سرعت برف در مقابل آفتاب ذوب می شوند. اما، به سطح عوام تنزل کردن و به نام حفظ صلح، از درگیری دشمنان با هم جلوگیری نمودن، یا دست رد زدن به سینه ی نیروهای بالقوه ای که آماده ی حمله به رژیم هستند، به نفع کسی به جز آخوند های جنایتکار و به ضرر کسی به جز دشمنان جمهوری اسلامی نیست!

## **اصلاح طلبی و جنبش انقلابی مردم**

در میان مبتلایان به جمود فکری، دسته ای به کلی منکر وجود راه حل برای مشکل ایران هستند. به زعم ایشان باید به انتظار روند خودبخودی دمکراتیزه شدن جامعه ی ایران نشست. می فرمایند: همانطور که روزی نام خاتمی و روز دیگری نام احمدی نژاد از صندوق های رأی بیرون آمد، بالاخره روزی هم اسم یک فرد دمکرات بیرون خواهد آمد و او مردم را نجات خواهد داد. راه حل دست پروردگان مکتب انتظار نیز دو اشکال بزرگ دارد. اول اینکه معلوم نیست که منتظران تا کی باید در انتظار منتظر باقی بمانند! ثانیاً اینکه به فرض ظهور منتظر، معلوم

نیست واقعاً کاری از او ساخته باشد. اما، دسته ی دیگری نیز هستند که با استفاده از باز شدن فضای سیاسی توسط خود نظام، به میدان آمده اند و با کشاندن مردم به دنبال سراب اصلاح طلبی، در پی آنند که "چند اشکال" را در نظام رفع کنند، اما، ضمناً، راه را نیز بر سرنگونی طلبی ببندند. این خدمتی گرانبهاست به نظامی اصلاح ناپذیر که اصلاح ناپذیری اش را همه روزه می توان به محک تجربه آزمود. سعید حجاریان (از طراحان وزارت اطلاعات و حفاظت اطلاعات سپاه) و باندش، مغز متفکر این دار و دسته و محمد خاتمی، ویتربین آن است. این جماعت، پس از آن که واقعیات سر سخت زندگی نشان داد که اصلاح طلبی ره به ترکستان می برد، دوباره به میدان آمده اند و سر آن دارند که آزموده را باز هم بیازمایند! اینان، مجدداً امیدوارند که بخت شان باز شود و نام فرد اصلاح طلبی از صندوق رأی به در آید و لابد بازی سال ۱۳۷۶ را از سر بگیرند.

آری، غیر ممکن نیست که چنین فردی و حتی فرد واقعاً دموکراتی از سد اولیه ی تایید صلاحیت شورای نگهبان (ش.ن.) بگذرد و آراء لازم را برای احراز مقام ریاست جمهوری کسب کند. اما، این هرگز بدان معنا نیست که این شورا که بر طبق اصل ۹۹ قانون اساسی، حق نظارت بر هر انتخاباتی را دارا می باشد، صحت انتخاب وی را تایید خواهد کرد! مگر نه آن بود که در انتخابات مجلس ششم، ش.ن. با خیال راحت ۷۵۰ هزار رأی مردم تهران را ابطال کرد و در نتیجه، کرسی نمایندگی علیرضا رجایی به غلامحسین حداد عادل تقدیم شد و آب از آب تکان نخورد! همچنین این بدان معنا نیست که رهبر نظام، به موجب حقی که اصل ۱۱۰ قانون اساسی به او داده، حکم ریاست جمهوری فرد منتخب را تنفیذ خواهد کرد. **در جمهوری اسلامی، مردم فقط حق انتخاب بین صالح و اصلاح را دارند، نه انتخاب فردی دمکرات را.** در این نظام، اساساً "جمهور"، محلی از اعراب ندارد، زیرا به باور آخوند ها، منشاء قدرت، الله است نه جمهور. این الله است که قدرت را به کسی می بخشد و یا از او می گیرد، نه مردم. مردم حداکثر حق "کسب" دارند، یعنی کسب آنچه خداوند برای ایشان، از لسان **اولول امر**، بیان کرده و می کند. پس پر بیراه نیست اگر جانور درنده ای چون خزعلی می گوید: "شما وقتی ولایت فقیه را قبول نداشته باشید، بیست میلیون که هیچ، سی میلیون هم که رأی هم بیاورید، تا این رأی به تایید مقام ولایت نرسد، معتبر نیست." (۲۶). آری، در نظام فکری اینان، فردی که ولایت فقیه را نخواهد، اسلام را نمی خواهد و چنین فردی حق حیات هم ندارد، چه برسد به حق انتخاب کردن یا انتخاب شدن!! بنابراین، چنانچه فرد دموکراتی به ریاست جمهوری برگزیده شود، این انتخاب، یک انتخاب باطل است و شورای نگهبان و ولی فقیه، هر کدام بطور جداگانه، قانوناً حق دارند او را رد کنند. ممکن است اعتراض کنند که پس چگونه صلاحیت خاتمی در سال ۱۳۷۶ توسط شورای نگهبان و رهبری تایید گردید و با برخورداری از ۲۰ میلیون رأی، رئیس جمهوری شد؟! پاسخ روشن است:

**اولاً** خاتمی به دموکراسی اعتقادی نداشته و ندارد. آنچه او به آن معتقد است، قانون اساسی ج.ا. است که با اصول دموکراسی تضادی آشفتنی ناپذیر دارد. اما، حتی اگر از این مهم نیز بگذریم، اساساً دوستان ما در مورد علت گذشتن خاتمی از سد ش.ن. سخت در اشتباه اند. علت تایید خاتمی توسط ش.ن. این نبود که نظام، حق انتخاب شدن را برای فردی دمکرات قائل است، چه در این صورت داوطلبان دمکرات دیگری نیز باید موفق می شدند از سد ش.ن. بگذرند! دلیل آن این بود که در آن زمان، آخوند ها پایه های قدرت خویش را بطور جدی در خطر می دیدند و در نتیجه، بر آن بودند که با گشودن فضای سیاسی کشور، مردم را به خرج کردن نیروی انقلابی خود در مسیر اصلاح طلبی بکشانند، تا ایده ی انقلاب و سرنگونی نظام، طرفداری نیابد، تا جنبش انقلابی را به شیر بی پال و دم و اشکمی بدل کنند که خطری برای کسی ندارد! تا با دادن چند امتیاز بزرگ و کوچک - دست کم موقتاً - زمان بدست آورند و بخشی از مردم را بفریبند، بخشی از رهبران را بخرند و تعدادی از سازش ناپذیران را سر بریده و یا "خودکشی" کنند!

به هیچ وجه اتفاقی نبود که سیاست کشتار سرآمدان مخالف ج.ا. موسوم به قتل های زنجیره ای، در دوره ی بحرانی سالهای ۱۳۷۶ با جدیت توسط وزارت اطلاعات پی گرفته شد! دلیل آن این بود که از مدتها قبل، در طرح شورای امنیت ملی رژیم، به روشنی تصریح شده بود که به موازات باز کردن فضای سیاسی جامعه، باید عناصر معاند سازش ناپذیر را از صحنه خارج کرد تا عنصر کارسماتیک پیشنهادی (که هر کسی می توانست باشد)، بدون هیچ رقیب جدی و معتبر، به رهبر بلامنازع مردم تبدیل شود و **احتمال خروج از خط اصلاح طلبی به صفر برسد**. هدف از این همه، چیزی به جز نجات رژیم از سرنگونی نبود. آری، با اوج گیری مبارزات مردم، محتمل، بلکه حتمی است که دوباره یک نم کرده مخصوص ماموریت های استثنائی، که می تواند شخص خاتمی یا خاتمی ثانی باشد، از راه برسد و با لیخندهای نمکین، چنان دل و دین از مردم ببرد که دلبر هم به ملامت برخیزد. اما، معنای آن این نیست که واقعاً قرار است اتفاقی بیفتد و استبدادیون، قدرتی را که با ریختن خون به دست آورده اند، با رأی از دست خواهند داد! معنای این سخن آن است که آخوند های مزور قادرند برای حفظ پایه های قدرت خود، هر انعطافی را موقتاً و تا هنگامی که هنوز توازن قوا را به نفع خویش بر هم نزنند، از خود نشان دهند و زیر لب زمزمه کنند که: باش تا صبح دولتت بدمد...!

شاید اکنون بتوان به پرسش مطروحه درباره ی انگیزه ی واقعی آشتی طلبان از افسانه پردازی راجع به "نابودی میهن و مردم و تجزیه ی ایران" در صورت حمله ی غرب، پرداخت. بی تردید، در صورت حمله ی غرب به مراکز سرکوب رژیم، آخوند ها کنترل خود را بر جامعه و مردم به جان آمده از دست خواهند داد و در نتیجه، قیام بر ضد کلیت نظام، امری اجتناب ناپذیر خواهد شد. جمهوری اسلامی نیز از این خطر به خوبی آگاه است و با علم به پاشنه آشیل خود، (و با وجود تمام ژست های جنگ طلبانه که سراسر تزویر است!) تمامی نیروهایش را به میدان آورده تا از وقوع جنگ جلوگیری کند. آنچه باعث وحشت رژیم است، لطمان احتمالی به مردم و کشور نیست، او خود تاکنون از هر بیگانه ای بیشتر به کشور و مردم لطمه زده است. این صرفاً بهانه ی او برای تحریک احساسات پاک مردم است. او بیش از هر چیز از همین مردم و جنبش سرنگونی طلب آنها واهمه دارد که با از کار افتادن دستگاه سرکوب، طومار رژیم را به سرعت در هم خواهد پیچید. به این سبب، رژیم بر آن است که به هر قیمتی دستگاه سرکوب خود را از گزند بمباران های موضعی غرب حفظ کند. هم دوستان و هم دشمنان جمهوری اسلامی نیک می دانند که فقط و فقط در یک صورت نظام ج.ا. به خطر خواهد افتاد و آن در صورتی است که دستگاه سرکوب تخریب شود و یا آسیب جدی ببیند. برای جلوگیری از این "فاجعه" است که از زمین و آسمان فریاد و میهن پرستانه و نظامی که در اصل ۱۱ قانون اساسی این حکم انحلال ملت ایران را صادر کرده است، به ناگهان گوش فلک را کر می کند که مردم و کشور در خطر اند!!! اما، رژیم و نوکران رسمی اش چنان منفور و بد سابقه اند که کسی فریاد و وطن را از دهان آنها نپذیرد نیست. اینجاست که ارقام نجومی هزینه می شود تا برخی از گاو گندچاله دهانان آشتی طلب که قریب به ۴۰ سال است متوطن خارج اند، ناگهان از درد میهن مثل مار به خود پیچند و چنان اشکی به حال ایران بریزند که دل گرگ بیابان کباب شود! اهمیت نقش باند های خودفروخته ی همایون-بافرزاده -خانابا تهرانی نیز در اینجا آشکار می شود. در این مرحله، این همدست شدگان پنهانی با جمهوری اسلامی یا المثنی های ایشان، وارد معرکه شده اند تا آنچه را رژیم نمی تواند برای خود انجام دهد، برایش انجام دهند و با تمسک به اینکه روزگاری با جنبش آزادیخواهان مردم همراهی کرده بوده اند، سعی کنند از حمله ی نظامی به رژیم آخوندی جلوگیری نمایند. افسانه ی شیرین "نابودی میهن و تجزیه ی ایران" نیز اگر چه ساخته ی وزارت اطلاعات است، اما، با صدای نجس اینان به خورد خلق الله داده می شود. آنچه اسباب رو سفیدی ملت ایران می باشد این است که دروغ های این دار و دسته ی مزدور که با لعابی از میهن دوستی ساده لوحانه روکش شده، دیگر کسی را نمی

فریبد. کارگران، دانشجویان و زنان قهرمان ما در یک سال اخیر و برای صدمین بار ثابت کردند که دیگر نه به لاطانات رژیم توحه می کنند و نه به نغمه های شوم وعاط آشتی با رژیم واقعی می نهند و به کوری چشم هر دوی آنها، تا سرنگونی حکومت، مبارزه را ادامه خواهند داد. نکته ای که نباید از خاطر دور داشت، این است که گرچه حمله ی نظامی غرب به رژیم، شرط لازم پیروزی است، اما، شرط کافی آن نیست. حمله ی نظامی، چنانچه قیام عمومی مردم را به دنبال نداشتن باشد، هیچ دردی را درمان نخواهد کرد. بنابراین، برای جلوگیری از ورود مردم به صحنه، سناریو های گوناگونی در شورای امنیت ملی آخوندی تبیین و تصویب شده تا در روز واقعه، رژیم غافلگیر نشود. خطر عمده در آن روز این خواهد بود که آخوند ها، در نتیجه ی ضربات وارده به دستگاه سرکوب خود از آنچه تا کنون کرده اند باز مانده و توان مقابله با مردم را از دست بدهند و جنگ موضعی غرب بر علیه ی ایشان، به جنگ داخلی تبدیل شود. بازسازی فوری دستگاه سرکوب نظام پس از قطع حمله ها امری ضروری است که حیات و ممانت نظام به آن بسته است. به همین سبب، رژیم از سویی به تمرکز زدایی از زرادخانه ها، ساخت سنگر بر روی ساختمان های غیر نظامی با نصب تیربار وغیره، تعویض محل استقرار تجهیزات و نیرو های نظامی و بدل سازی روی آورده است و از سوی دیگر تشکیلات مفصلی را برای بازسازی یا جایگزین کردن این ابزار سرکوب ایجاد نموده است. اما، مهمترین قدم، فرو نشاندن امواج خروشان مردم است! از جمله ی راهکار هایی که برای آرام کردن مردم و وقت کشی اندیشیده شده، یکی هم باز کردن دوباره ی فضای سیاسی کشور می باشد. در این فضای باز، به ظن غالب، تنی چند از آدم کشان بد نام نظام، به دار آویخته خواهند شد تا خوش باوران، باورشان شود که کشتی بان را سیاستی ذکر آمده است! حتی احتمال دارد که حجاب اجباری نیز برچیده شود. همچنین، بسیار محتمل است که ائتلافی از سردمداران اصلاح طلبی با ملی مذهبی های اخنه ی معزول، به علاوه ی چند جذامی توده ای-اکثریتی (نظیر فرخ نگهدار که خود خواستار ایفای نقش شده) امور اجرایی کشور را بدست گیرند. هدف از این همه، به دست آوردن زمان است برای تجهیز دوباره ی نظام به دستگاه سرکوب تخریب شده یا آسیب دیده در جنگ!

دربارواران بیاد آورند که چنین ترفند هایی قبلاً هم از سوی آخوند ها مورد استفاده قرار گرفته است. سخنرانی آن جانی هندی نسب در گورستان بهشت زهرا را دوباره گوش کنید. خمینی در روز روشن، آب، پرق، اتوبوس، (و در زمان دیگری) درمان و تحصیل مجانی به مردم وعده داد (۲۷)، اندر مذمت حجاب اجباری سخن ها گفت و آزادی را ستود، اما، عاقبت، هنگامی که پایه های قدرت خود را به قدر کفایت مستحکم یافت، بی هیچ رودریایی، انگشت شست خویش را به سوی مجانی طلبان نشانه رفت و گفت: "خودعه (!) کردم، مصلحت اسلام لیکن چنین بود در آن زمان، رسول الله هم خودعه می کرد..."! امروز هم آخوند ها در مواجهه با امواج بنیان کن جنبش، به مصداق فرموده ی الناس علی دین ملوکهم، از رفتار پیر و مراد خویش در ۳۰ سال پیش تقلید خواهند کرد و باز هم مصلحت را در این خواهند یافت که خدعه کنند! چنانچه شرایط اقتضاء کند، باز هم فرد اصلاح طلبی را به میدان آورده و جمعی را بدنبال او روانه کنند، تا امید به انجام اصلاحات مسالمت آمیز در دل ها زنده شود و نهایتاً، هنگامی که خطر رفع شد، فرد مذکور را مرخص کرده و مردم را سرکوب نمایند.

ثانیاً، به فرض تنفیذ حکم ریاست جمهوری یک فرد دمکرات توسط ولی فقیه، دست و پای فرد مذکور عملاً بسته خواهد بود و او قادر نخواهد بود به انجام اصلاحات اساسی دست زند. تجربه ی تلخ دوره ی خاتمی، حتی به نایبانیان و کم بینانیان نیز نشان داد که خاتمی و خاتمی ها از دست زدن به هر گونه اصلاحات ساختاری ناتوان هستند. ناتوانند، زیرا اساساً به دلیل دیگری به آنها اجازه عرض اندام داده شده است. از این روی بود که فصل الخطاب خاتمی به خیل طرفداران شوک تراپی شده خود این بود که "من هیچکاره ام". (۲۸) اما، حتی اگر اینطور هم نباشد، باز شمشیر های چوبی اصلاحاتیان از هر گونه بُرندگی ناتوان است. به تعبیر روشنتر، انجام اصلاحات در چارچوب تنگ قانون اساسی جمهوری اسلامی، غیر ممکن است. اصل ۹۸ قانون اساسی، نهاد شورای نگهبان را به عنوان تنها مرجع صلاحیتدار، برای تفسیر قانون اساسی و بیان نیت و مقصود قانونگذار از هر اصل آن شناخته است. همچنین، طبق اصول ۴، ۹۱ و ۹۴ قانون اساسی، تشخیص مغایرت یا انطباق مصوبات مجلس یا هر قانون دیگری با شرع و قانون اساسی، انحصاراً در حیطه ی اختیارات شورای نگهبان است. این بدان معناست که چنانچه به عنوان مثال، مجلس شورای اسلامی تصویب کند که ماست سفید است، شورای نگهبان می تواند، بی آن که مجبور به توضیح باشد، مصوبه را نقض و رد کند. در این صورت - همانگونه که به کثرت روی داده - مصوبه ی مذکور به همراه نظریه ی ارشادی ش.ن. به مجلس عودت داده می شود تا آن نهاد، مصوبه اش را بر طبق نظر ش.ن. اصلاح کند و برای جلب نظر مساعد شورا، مجدداً ارسال نماید. این ساز و کار قانونی، به گونه ای طراحی، ساخته و آب بندی شده که مصوباتی که با قرائت فقهای عضو شورا از موازین شرع و قانون اساسی منطبق نیست، هرگز نتواند قانونیت یافته و اجرایی شود. (۲۹) سخن کوتاه، شورای نگهبان با ابزار کاملاً قانونی ای که در اختیار دارد، نه تنها به نظارت استصوابی می پردازد و می تواند صلاحیت هر داوطلبی را رد کند، نه تنها اختیار قانونی ارائه ابلهانه ترین تفاسیر از قوانین را دارا می باشد، بلکه می تواند هر اقدامی را که به منظور ایجاد تغییر در قوانین انجام گیرد عقیم گذارد. مگر نه آن بود که مهمترین اقدام قانونی دولت 'مستعجل اصلاحات، یعنی لویح دوگانه ی اصلاح قانون انتخابات و تبیین اختیارات رئیس جمهوری به همین سرنوشت دچار شد و با عبارت کوتاه "خلاف شرع است" از سوی شورای نگهبان نقضش بر آب گردید؟ در مورد این نکته هیچ تردیدی روا نیست که جنبش دوم خرداد بیان والاترین احساسات آزادیخواهانه مردم ما بود. اما، در این نکته نیز هیچ تردیدی نمی توان داشت که این جنبش، به رهبری دلبسته بود که به دلیل وابستگی های متعددش به نظام جمهوری اسلامی، نه مایل و نه قادر بود به خواست های به حق مردم پاسخ مثبت دهد. او، ضمن طرح انتقاداتی بی ارزش به دولت های قبلی (و نه به اساس نظام جمهوری اسلامی)، چارچوب آن را می پذیرفت و لذا نمی توانست پا را از محدوده ی رفورم فراتر نهد و بنیان های اصلی نظام را زیر سوال بکشد. به همین سبب، همواره در پی دهنه زدن به امواج توفنده ی جنبش مردم بود و آن را از رادیکالیسم بر حذر می داشت. طرفداران اصلاح طلبی با موانع قانونی فوق از دیر باز آشنایی داشتند و تجربه ی اخیر نیز به روشنی ثابت کرد که این نظام اصلاح ناپذیر است، اما، آنها هنوز هم حاضر نیستند بپذیرند که دلیل عدم توفیق ایشان در دستیابی به همان اهداف کم اهمیت خود نیز، همین چارچوب تنگ قانونی بوده است. بنابراین، هنوز هم بر این گمان باطل پای می فشارند که چاره کار، اصلاح طلبی است و نه سرنگونی. اما، به افراد صادقی که از اصلاحاتیان انتظار معجزه داشتند یا دارند، می گویم که برای فائق آمدن بر موانع قانونی و ساختاری جمهوری اسلامی چاره ای به جز درنوردیدن چارچوب قانون اساسی نیست. باید، پای این عقاب تیز پرواز را از بند قوانین و مقررات بازدارنده رها کرد و نظام و قوانینش را یکجا نفی نمود. با رژیمی که بنیادش بر نابرابری و ستم و دروغ استوار شده، به جز از طریق انقلاب نمی توان روبرو شد. مشکل اصلاح طلبان هم دقیقاً همین جاست. این جماعت، نظام را قبول دارد و اختلاف شان با جناح رقیب، در حدی نیست که به خاطر آن قانون اساسی را زیر سوال ببرند و یا با سازماندهی یک فشار انقلابی از پائین، نظام را مضمحل کنند. خوب است طرفداران اصلاح طلبی پاسخ این پرسش را پیدا کنند که چرا هنگامی که خاتمی در اوج قدرت بود و به بن بست رسیدن اصلاحات را به چشم دید، حاضر نشد از نیروی مردم که آماده ی تعرض به شبه فاشیست های حزب الله بودند، بهره جوید و ریشه ی استبداد را قطع نماید؟ آیا پاسخ به جز این است که خاتمی خواهان نابودی این نظام استبدادی نبوده و نیست؟ سخنان خاتمی در دیدار با جمعی از طرفداران ساده دل خویش، بیش از هر دلیل و برهانی از سوی ما

"قانون اساسی بازیچه نیست که هر روز درباره ی آن بحث هایی مطرح شود و پایه ی آن سست شود. کسانی که ایراداتی مطرح می کنند و دم از تغییر قانون اساسی و تغییر نظام می زنند، می پندارند که نظام جوراب است که اگر نپسندیم باید آن را دور بیندازیم و ... اگر معتقدیم در متن نظام و مردم سالاری، ولایت فقیه دارای جایگاهی مهم است، نباید از یاد ببریم که اگر قانون اساسی را نپذیریم، ولایت فقیه در حد یک نظریه ی فقهی که برابر آن نظرات دیگری نیز وجود دارد، تنزل می کند ..." (۳۰)

برخی اعتراض می کنند که خاتمی انسان صادقی بود، اما، به او اجازه ندادند که برنامه اش را عملی کند. بله، واقعاً ممکن است که خاتمی به آنچه می گفت، معتقد بوده باشد. حتی احتمال زیاد دارد که خود او نیز از ماموریت واقعی اش بی اطلاع بوده باشد، اما، این موضوع چیزی را تغییر نمی دهد. صرف اعتقاد صادقانه به امری نمی تواند بر ماهیت آن امر تأثیری بگذارد. کما اینکه هیتلر هم به آنچه می گفت، سخت اعتقاد داشت، اما، ناسیونال-سوسیالیسم، به دلیل صداقت او تغییر ماهیت نداد. اگر چه اعتقاد صادقانه به آنچه گفته می شود بهتر از آن است که فرد به دروغ خود را طرفدار چیزی جا بزند، اما، در تحلیل نهایی، این صداقت امتیاز مهمی برای او به حساب نمی آید. مهمتر از آن، ماهیت خود معتقدات است.

همچنین باید دید که آیا اهداف مطروحه، با نظام فکری گوینده آن قابل تحقق است یا خیر؟ مثل اینکه یک انسان معمولی با نیروی بدنی متعارف ادعا کند که می تواند یک قطار را سر دست بلند کند و واقعاً هم دچار این توهم باشد که می تواند چنین کند. باید دید که آیا او واقعاً توان چنین عملی را دارد، یا بیهوده چنین ادعایی می کند؟ به عبارت دیگر، قبل از باور کردن مدعیات رهبران اصلاح طلب، باید دانست که آیا در عین پذیرش قانون اساسی و ولایت فقیه، می توان به دمکراسی و مردم سالاری اعتقاد داشت و به آن دست یافت یا اینکه مدعی آن (در خوشبینانه ترین حالت) به غلط تصور می کند که چنین است و بالاخره پس از بر باد دادن امکانات و قلع و قمع بی نتیجه ی نیروها، معلوم خواهد شد که اشتباه می کرده است؟

اکنون خواننده حق دارد از ما سوال کند که پس چرا باز هم کسانی یافت می شوند که به دنبال سراب اصلاح طلبی روانند؟ مگر می توان این قانون اساسی را قبول داشت و آزادیخواه بود؟ اصلاح طلبان پاسخ می دهند: آری می توان!! اینجاست که روشن می شود آشتی طلبان ما معتقدند که هم می توان دمکرات بود و هم چارچوب ضد دمکراتیک نظام را پذیرفت. هم می توان به مردم سالاری اعتقاد داشت و هم وجود نهاد های بی اثر کننده رأی مردم و حذف کننده داوطلبان انتخابات را پذیرفت! اینجاست که بالاخره دم خروس از زیر عبا بیرون می افتد و بر همگان عیان می شود که طرفداران اصلاح طلبی، خود جزو نظام اند و به اصطلاح، چاقو هرگز دسته ی خود را نمی برد! نکته ی آخر اینکه، اصلاح طلبان هنوز از گذشته ی مملو از خشونت، زور گویی و اجحاف خود به مردم سخنی نگفته اند و انتقادی از خود نکرده اند. این وضعیت، موفقیت دوباره ی خاتمی در "گفتار درمانی" را مشکل می کند. اما، اگر چنین هم می کردند، باز با توجه به قتل یکصد و بیست هزار انسان آزاده به دست نظامی که اینان مشترکاً بنا کرده اند، آن سخنان کافی نمی بود، مگر آن که ثابت شود که اهالی ولایت فقیه، جرمی به جز داشتن افکار جنایت کارانه نداشته اند. امری که در مورد بسیاری از گفتمانیان اصلاح طلب صحیح نیست، زیرا بسیاری از آقایان شخصاً و متضامناً مرتکب قتل و جنایت شده اند یا در آن مباشرت و معاونت کرده اند. اتهام اینان باید در دادگاه صالحه و به شکل علنی با حضور وکلاء مدافع و ناظران بین المللی مورد رسیدگی قرار گیرد. و همچنین است در مورد جذامیان توده ای- اکثریتی که گویا اکنون حالشان از قبل بدتر شده که بهتر نشده است. اینان نیز، اول باید در دادگاه صالحه، در مورد لو دادن نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۰ پاسخ دهند. (در مورد سوابق درخشان اصلاحاتیان، رجوع کنید به کتاب "شنود اشباح" اثر رضا گلپور و همچنین مصاحبه های جلال علی فلاحیان، که دست همپالگی هایش را رو کرده است.)

## **تخریب عراق با پراهن عثمان ؟**

وضعیت کشور عراق، در نظام استبدالی طرفداران آشتی و گفتگو با جمهوری اسلامی، جایگاهی بس مهم و تعیین کننده ای دارد. تمامی کسانی که بر راه حل دخالت نظامی غرب در ایران مهر باطل می زنند، انگشت اتهام را به طرف آمریکا دراز کرده و با خشمی زائد الوصف می گویند: اگر آمریکا به عراق حمله نکرده بود، جنگ داخلی در آن کشور در نمی گرفت. از دوستان می پذیریم که اینچنین است، اما، فوراً اضافه می کنیم که در این صورت، رژیم صدام حسین هم امروز بر مسند قدرت باقی بود و فجایعی نظیر حمله به کشورهای همسایه، سرکوب خونین اقلیت کرد، سرکوب اکثریت شیعه و نیرو های آزادیخواه... همچنان ادامه داشت.

از سوی دیگر، اگر چه دولت فعلی عراق برآمده و محصول بلافصل حمله ی غرب به آن کشور است، اما، وقوع جنگ داخلی به هیچ وجه دلالت بر نادرستی عملکرد غرب در مصاف با صدامیان نداشته و ندارد، کمابینه کرد های عراق، به لحاظ تجارب سیاسی خود، از همان ابتدا دریافتند که باید جلوی ورود تروریست های جمهوری اسلامی را به منطقه ی خود بگیرند و با این عمل، کردستان عراق را به امن ترین نقطه ی عراق بدل کردند.

یقین داریم که طرفداران آشتی و گفتگو با جمهوری اسلامی و صلح دوستان ساده لوح، با خواندن این مطلب از جا خواهند جست و مترسک جنگ داخلی عراق را از صندوق خرت و پرت های عوام فریبانه ی خود بیرون کشیده و با خشم در هوا تکان خواهند داد. اشکالی ندارد، بگذارید چنین کنند! هیچ انسان صدیق و عدالت جویی که هیستری ضد آمریکایی او را ناپیئا و ناشنوا نکرده باشد، نمی تواند این واقعیت را انکار نماید که جمهوری نوپای عراق، اگر چه با کمک دولت های خارجی بر سر کار آمده، اما، عملاً حکومتی دمکراتیک و ملی است. برای حصول اطمینان از درستی این نظریه، از خواننده دعوت می کنیم که با ما به گذشته سفر کند و چگونگی تشکیل جمهوری عراق را مرور نماید.

در سال ۲۰۰۳ م. آخرین حمله ی نظامی غرب به حکومت بعثی عراق انجام گرفت. در آن سال، پس از آن که مذاکرات غرب با حکومت صدام حسین پیرامون سلاح های کشتار جمعی به بن بست رسید و پس از آن که سازمان ها و احزاب سیاسی اپوزیسیون عراقی، گرد آمده در لندن، به طرح حمله ی غرب به صدامیان مهر تأیید زدند، بالاخره حکومت بعثی به زیر کشیده شد و جمهوری موقت عراق - به استناد قانون اساسی موقت مصوب شورای عمومی اپوزیسیون - به جای آن نشست. دولت های، علاوی، الجعفری (شیعه) با ریاست جمهوری جلال

طالبانی (کرد سنی) وظیفه ی خود را رتق و فتق امور جاری کشور، تا زمان انجام انتخابات مجلس موسسان همگانی عراق اعلام کردند. در تاریخ ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵، بدینال انجام انتخاباتی آزاد، ۲۷۵ تن نماینده ی مجلس موسسان انتخاب شده از میان پروان مذاهب شیعه و سنی و اقلیت نژادی کرد، تشکیل جلسه دادند. بر طبق مصراحت اولین صورتحلیسه ی مجلس موسسان عراق، این نهاد در ابتدا کار تدوین پیش نویس قانون اساسی کشور را به کمیسیون کارشناسان محول کرد و مقرر نمود که این پیش نویس، الزاماً باید به همه پرسشی عمومی مردم گذاشته شود. ثانیاً، به تعیین ریاست جمهوری و نخست وزیر همت گماشته و بر نظارت بر کار آنان تاکید کرد. سوم اینکه مجلس موسسان، تا زمان تشکیل نهاد قانونگذاری، خویش را جهت تصویب قوانین و مقررات پیشنهادی قوه ی مجریه صاحب صلاحیت دانست. بنابراین، نمایندگان مردم با اعلام خاتمه ی وظیفه ی دولت موقت، به تعیین رئیس جمهوری از میان اقلیت کرد، نخست وزیر از میان شیعیان و رئیس مجلس قانون گذاری از میان اهل سنت اقدام نمودند. طبق مصراحت قانون، هر یک از این مقامات باید دارای دو جانشین باشد که صرفاً از میان اعضاء اقلیت مذهبی یا نژادی دیگر قابل انتصاب است. انتخابات عمومی نمایندگان مجلس قانون گذاری در تاریخ ۸ ژوئن ۲۰۰۶ برگزار شد و نمایندگان ملت را تعیین کرد. این نهاد نیز کار خود را بلافاصله آغاز نمود. چون به فرمان مجلس موسسان، کمیسیون کارشناسان می باید پس از تدوین پیش نویس قانون اساسی جدید آن را به همه پرسشی مردم می گذاشت، رای گیری دیگری، پیش نویس مذکور را به رای گذارد و این قانون، با کسب آراء مثبت ۷۸٪ از رای دهندگان، در تاریخ ۱۵ اکتبر ۲۰۰۶ قطعی و به عنوان قانون رسمیت یافت. شایان ذکر است که کمیسیون مستقل انتخاباتی متشکل از نمایندگان همه نیروهای سیاسی کشور و ناظران بین المللی مستقر در عراق، صحت این انتخابات را تایید کردند. بدینسان، با سهیم شدن ۸۰٪ از جمعیت کشور (شیعیان و کردها) در قدرت سیاسی ای که تا کنون از آن محروم بودند، دولت ائتلافی شیعه تشکیل گردید و شروع به کار کرد. با اعلام آزادی های دموکراتیک مصرح در قانون اساسی، جامعه ی عراق وارد فاز تازه ای از تاریخ خود گردید. پیدایش بیش از ۱۶۰ گروه، سازمان و حزب سیاسی از آن جمله حزب کمونیست عراق (۲۱) که در دولت عضویت دارد، تشکیل "کنفدراسیون عمومی سندیکاها" و الزام دولت به تعامل با آن و بالاخره آزادی کامل مطبوعات، امید دست یابی به صلح و دموکراسی را در دل مردم عراق ایجاد کرد.

اما، متأسفانه دیری نپایید که آتش جنگ خانمان سوز داخلی برافروخته شد و هر روز قربانیان جدیدی گرفت. در نظر اول بسیار عجیب می نماید که دولتی که در نتیجه ی یک فرایند دموکراتیک و با شرکت نمایندگان کلیه ی جریانات سیاسی تشکیل شده، اینگونه به چالش کشیده شود. اما، اگر دیگر فاکتورهای موثر بر موضوع را مورد توجه قرار دهیم، می توانیم به علت این پدیده ی شوم پی ببریم. قبل از هر چیز باید یادآوری کنیم که وقوع اشتباهاتی نظیر انحلال ارتش و نیروهای امنیتی عراق توسط دولت برآمده از جنگ، باعث شد که زمینه برای ظهور و رشد جریانات شبه نظامی ستیزه جو مهیا شود و هر کس با انگیزه ای، به قدرت نمایی پردازد. مهمترین این نیروها، اعضاء سابق حزب بعث عراق هستند که (با یک ملیون عضو رسمی قبل از سرنگونی صدام حسین)، نیروی مهیبی را تشکیل می دهد. حزب بعث، پس از خلع ید از قدرت سیاسی در عراق، مجبور شد اختلافات خود را با برادر خونی اش حزب بعث سوریه کنار بگذارد و دست تمنا به طرف او دراز کند. سوریه هم برادر وار، همه امکانات را برای بازگرداندن آب رفته به جوی، در اختیار ایشان قرار داد و بدینسان، دستگاه ی آشوبگری در عراق استارت خورد.

سپس، نوبت جمهوری اسلامی ایران رسید که از قبل با گروه های مذهبی در آن کشور (نظیر حزب الدعوة) ارتباطی اورگانیک داشت. حکومت ایران با برخورداری از پشتیبانی سوریه که خود با تخم و ترکه های حزب بعث عراق در ارتباط بود، چشم طمع به آن سرزمین دوخت و با انواع و اقسام حيله ها سعی کرد که از آب گل آلود ماهی بگیرد. سپاه بدر (شاخه نظامی مجلس اعلاء انقلاب اسلامی عراق) تشکلی کاملاً دست ساخته ی سپاه پاسداران ایران است و علاوه بر تعلیمات نظامی، کلیه ی سلاح های خود را از آن دریافت می کند. جریان دیگر، **جیش المهدی** وابسته به یک پارچه فروش پولدار به نام مقتدی صدر است که بی آنکه درسی در حوزه خوانده باشد، خود را مجتهد می خواند. او که ابتدا با جمهوری اسلامی سر سنگین بود، به یمن دلارهای باد آورده، ناگهان گل از گلش شکفت و در سلک ذوب شدگان در ولایت در آمد.

طرح راهبردی شورای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر ایجاد منازعات داخلی در عراق، دو هدف عمده را پی می گیرد: اول اینکه با نآرام کردن اوضاع عراق، آن کشور را به وجه المصلحه ی مناسبی برای معامله جمهوری اسلامی با آمریکا بدل کند. معنای این سخن آن است که ج.ا.ا. دائماً در تلاش است که با در تنگنا قرار دادن آمریکا در همه ی نقاط جهان، از جمله در عراق، آن کشور را به پای میز مذاکرات بی قید و شرط با خود بکشاند و سپس، **در مقابل اخذ نامن جانی و امان نامه از او**، از آن خطه پا پس بکشد. ناگفته پیداست که چنین معامله ای برای حکومتی که دائماً در معرض چالش های داخلی و خارجی قرار دارد، بسیار مقرون به صرفه است، زیرا هیچ چیز برای آخوند ها به اندازه ی حفظ قدرت ارزش ندارد.

راهبرد اجبار آمریکا به مذاکره با جمهوری اسلامی به مورد عراق محدود نمی شود و رژیم از هر اختلافی با غرب برای گرفتن تضمین در مورد آینده ی خود، سود می جوید. کافی است نگاهی به واقعه ی هائله ی گروگانگیری در سال ۱۳۵۸ بیندازیم. در آن بحران نیز، خمینی گجسته چهار شرط برای آزادی گروگان ها تعیین کرد که مهمترین آن، دادن تضمین از سوی آمریکا برای عدم مداخله ی نظامی در ایران بود. (۲۲) اما، در همین سال ۱۳۸۶ نیز رژیم به استفاده از این راهبرد ادامه می دهد. جمهوری اسلامی در پاسخ اخیر خود به بسته ی پیشنهادی کشور های ۱+۵ در مورد بحران هسته ای، صریحاً و وضوحاً بر این نکته تاکید کرده که **چنانچه غرب، امنیت دراز مدت نظام را تضمین کند، او بر سر مسئله ی هسته ای حاضر به مصلحه است**. رژیم در این سند توضیح می دهد که اصرار او بر سر مسئله هسته ای به این سبب است که ج.ا.ا. حس می کند که اگر غنی سازی اورانیوم را هم کنار بگذارد، غرب بهانه ی دیگری برای زیر سوال بردن آن خواهد یافت. پس چون با قدرت هسته ای یا بی قدرت هسته ای، در هر صورت غرب سر ستیز با او را دارد، بهتر است بر سر مسئله هسته ای پافشاری کند، زیرا چنانچه رژیم به نیروی هسته ای دست یابد، قدرت بازدارندگی بمب هسته ای، خیالش را برای همیشه از تهدیدات غرب راحت خواهد کرد. اخیراً نیز مجدداً پیشنهاد این معامله از سوی ابوالحصین رفسنجانی (۲۳) از طریق حسن روحانی که برای همین کار به خارج آمده بود، به آمریکا اعلام شد. قبل از او هم موسویان، همین پیام را در گوش آمریکایی ها زمزمه کرده بود که در تله ی جناح آدمخوار افتاد و از بازی حذف شد. (۲۴) **دوم اینکه**، بروز نآرامی و منازعات داخلی در عراق، می توانست اذهان ساده اندیش برخی از افراد و جریانات سیاسی داخلی را به سوی تحلیل های راحت الحلقوم نظیر اینکه اگر قرار باشد در ایران هم هرج و مرج پیش بیاید، بهتر است ج.ا.ا. بماند، سوق دهد. این فریب، سود کلانی برای رژیم در بر دارد! از این گذشته، مخدوش کردن چهره ی جمهوری های دموکراتیک نو پای پیرامون ایران،

تحت عنوان دست نشانده و بی کفایت نیز می توانست از این رهگذر و بطور غیر مستقیم حکومت اسلامی ایران را به عنوان بدیلی که از ثبات و امنیتی به مراتب بیشتر از آن جمهوری ها برخوردار است، معرفی کند.

**جمهوری اسلامی یا دورنمای بهره برداری معاملاتی از بحران خودساخته و با هدف تحکیم بیش از پیش موقعیت امنیتی خود به کارزار عراق یا گذاشت و به بکاره، میلیارد ها دلار پول و اسلحه را به آن کشور سرازیر کرد.** کسانی که اندک آشنایی با نحوه ی تفکر و عمل سران حکومت آخوندی داشته باشد، به خوبی قادرند رد پای ج.ا.ا. را در ناآرامی های منطقه و به خصوص منازعات عراق تشخیص دهد. قطع نظر از همه ی اهداف فوق، دلیل دیگری نیز برای آتش افروزی های ج.ا.ا. در آن دیار وجود دارد و آن "انترناسیونالیسم اسلامی" کذا و کذا ست که در اصل ۱۱ قانون اساسی، ملت ایران و دیگر مسلمانان جهان را عضو یک امت واحد معرفی می کند و برای آن، نسخه ی یکی شدن با دیگر ملت ها را می پیچد. بی دلیل نبود که جمهوری اسلامی از همان فردای قبضه کردن قدرت سیاسی در ایران، به کمک جریانات برادر شتافت و با ارسال بی دریغ پول و امکانات، آنها را در موقعیت تعرض به حکومت های خود قرار داد. (۳۵) مثال های فراوانی از سخنان روح الله خمینی و دیگر دولتمردان جمهوری اسلامی می توان ذکر کرد که در آنها به وضوح بر لزوم به پا کردن انقلاب اسلامی در دیگر کشورهای جهان تاکید شده است. از آن میان ما تنها به نقل سه عبارت کوتاه اما گویای ذیل بسنده می کنیم:

**"همه کشورهای اسلامی در زیر یک ملت و یک پرچم... یک دولت بزرگ اسلامی باید بر همه دنیا غلبه کند..." (۳۶)**

**"... من امیدوارم که ما بتوانیم پرچم اسلام و پرچم جمهوری اسلامی را در همه جای دنیا بر پا کنیم..." (۳۷)**

**"... شما باید اسلام را به پیش ببرید و انشاءالله اسلام را به تمام دنیا صادر کنید و قدرت اسلام را به تمام ابر قدرت ها بفهمانید..." (۳۸)**

برای آن که از استمرار "راه امام، کلام امام" در این روزگار هم اطمینان بیابیم، خوب است به سخنان سرتیپ پاسدار محمد علی صمدی، سخنگوی "ستاد پاسداشت شهدای نهضت جهانی اسلام" در سال ۱۳۸۳ گوش فرا دهیم که برای چنگ و دندان نشان دادن به غرب، اعلام کرد که آن ستاد، تاکنون به ثبت نام از ۱۰ هزار نفر ایرانی برای انجام عملیات انتحاری در عراق پرداخته است. صرفنظر از اظهارات عادل اسدی نیا، (از ایادی سابق ج.ا.ا. در خارج) درباره ی وجود گروه های خفته ی تروریستی وابسته به ایران در کشور های منطقه (۳۹)، اساساً محکومیت یک گروه اسلامی در کشور آذربایجان به جرم تدارک کودتا که با وزارت اطلاعات ج.ا.ا. مرتبط بوده، معنای حسن هم جواری مورد نظر جمهوری اسلامی را برای همسایگان روشن کرد. (۴۰) آیا هنگامی که بنیانگذار جمهوری اسلامی علناً از ضرورت غلبه ی اسلام بر همه ی دنیا سخن می گوید، جای تعجب دارد که پیروان او کار را از کشور همسایه ی خود با ۸۰٪ شیعه که در گذشته هم جزو ایران بوده، آغاز کنند؟ چنانچه هنوز کسانی منکر نقش آخوند های ایران در ناآرامی های عراق باشند، خوب است این جمله ی وزیر اسبق اطلاعات رژیم را برای خود معنا کنند:

**"... آنها [غریبان] از ایرانیزه شدن مناطقی مثل عراق نگران هستند. (۴۱)"**

مختصر آشنایی با تاریخ تحولات اجتماعی بشر برای درک این نکته کافی است که در بسیاری از تند پیچ های تاریخ، آنچه نهایتاً سرنوشت مبارزه ای را که سالها به شکل آرام در حال نضج بوده تعیین خواهد کرد، نیروی مادی و توازن قوا است. بررسی واقع بینانه ی وضعیت عراق نشان می دهد که اگر دمکرات های عراقی و پشتیبانان غربی ایشان کوچکترین قدمی به عقب پر دارند، آن کشور برای همیشه در کام حزب الله سقوط خواهد کرد. غرب اکنون از شکست های متعدد خود از شبه فاشیست های حزب الله آموخته که باید به مبارزه ی بی امان خود با عوامل رعب و وحشت در عراق ادامه دهد، در غیر این صورت، با حکومتی به مراتب خشن تر و مستبد تر از حکومت ایران روبرو خواهد شد.

حیره خواران حکومت ایران برای بر افروختن آتش دشمنی بین شیعه و سنی حد و مرزی نمی شناسند، کماینکه در عراق، تا بدان جا پیش رفتند که آرامگاه ی علی ابن ابی طالب در نجف را منفجر کردند، تا آن عمل را به گردن سنی ها بیاندازند و آب را گل کنند. همانگونه که ( بر طبق اعترافات سعید امامی) در مشهد نیز به انفجار حرم علی ابن موسی الرضا دست زدند و آن را به گردن مجاهدین انداختند. البته تاکید بر نقش جمهوری اسلامی در آن حادثه نباید ما را از توجش بی حد و حصر رقیبان سنی آن در عراق غافل کند! آری، جای تاسف بسیار است که هزاران انسان بیگناه قربانی جنگ در این کشورها شده اند، ما هم با صلح طلبان موافقیم که این لکه ی ننگی بر دامان بشریت است، اما، آیا نباید دید که علت پیدایش این لکه ی ننگ چیست و مقصر کیست؟ آیا مقصران به جز افراطیون کوردلی هستند که با دستاویز قرار دادن حضور اجنبی در کشور، دستشان را تا مرفق درخون مردم غیر نظامی فرو برده اند، حال آن که اجنبی تر از خود ایشان کس نیست!؟

اختلاف اینان با دولت عراق بر سر حقوق مردم نیست، چه در غیر این صورت به کشتار مردم کوچه و بازار روی نمی آوردند. مخالفت ایشان برخاسته از تجدد ستیزی متحجرانه و وابستگی های قرون وسطایی آنهاست. هیستری ضد آمریکایی اینها به "هژمونی طلبی و خوی تجاوزگری" آمریکا مربوط نمی شود، "اختلاف" اینها بر سر این است که با حضور نیروهای آمریکایی در عراق، تروریست ها قادر نخواهند بود دولت جدید را سرنگون کنند و بر گرده ی مردم سوار شوند. "تضاد" اینها، نه با خصائص منفی یک حکومت سرمایه داری یا وابسته به غرب، بلکه تصادفاً با چیز هایی است که در این نوع حکومت ها قابل دفاع است و هر انسان شرافتمندی خود را دلبسته ی آنها می داند. مغفولاتی نظیر دمکراسی (ولو نیم بند)، سکولاریسم، احترام به حقوق اقلیت های نژادی، دینی، رفع تبعیض از زنان و حمایت از کودکان و دیگر مبانی اعلامیه ی جهانی حقوق بشر که دستاورد قرن ها مبارزه ی بشریت مترقی برای رشد و تعالی انسان است. گاهی به وضعیت شهرک صدر سیتی در حوالی بغداد که توسط گانگستر های سپاه جیش المهدی وابسته به مقتدی صدر اداره می شود، می تواند تصویر نسبتاً دقیقی از خوابی که این گروه برای مردم عراق دیده، بدست دهد. در این شهرک، فروش کتاب های انتقادی از دین اسلام ممنوع است، هیچ نیروی سیاسی غیر اسلامی حق فعالیت در آن محل را ندارد. حجاب اسلامی الزامی است، هیچ مشروب فروشی یا کاباره ای در شهرک به چشم نمی خورد، نیرو های صدر بدون هیچ مجوز قانونی افراد را بازداشت کرده و مورد بازجویی و ضرب و شتم قرار

می دهند. ارازل و اوپاش حزب الله به خانه های مردم می ریزند و با کسانی که شائبه غرب زدگی یا معارضه با اسلام در موردشان وجود داشته باشد، با نهایت خشونت رفتار کرده و چنانچه لازم بدانند آنها را ترور می کنند، آنچنان که حجت الاسلام مجید خوبی، فرزند آیت الله العظمی ابوالقاسم خوبی را به ضرب چاقو کشتند. خلاصه اینکه، یک جمهوری اسلامی کوچک در این جهنم شوم برقرار شده است. در پی آنچه از فتنه گری های مرتجعین و عمال استبداد در عراق گفتیم، باید اضافه کنیم که قدرت های منطقه ای دیگری نظیر عربستان و هم پیمانانش برای مقابله با هژمونی طلبی حزب الله شیعه و ایران به ایجاد سازمان های تروریستی سنی و تسلیح آنها روی آورده اند. تنها عربستان در دو دهه اخیر، نزدیک به صد میلیارد دلار برای رواج اسلام و جنبش های اسلام خواهانه در جهان هزینه کرده است. اگر به این نیروها، خیل عظیم بیکارانی را بیفزاییم که برای گذران زندگی به مزدوری برای گروه های تروریستی می پردازند، و همچنین در نظر آوریم که تعداد کثیری از پرسنل ارتش عراق (۴۰۰ هزار نفر) که موقعیت و امتیازات نان و آب دار خود را از دست داده اند، به صف مخالفان پیوسته اند، آنگاه درک خواهیم کرد که آنچه آخوند های ایران "مبارزات مردم عراق" می نامند، در حقیقت چیزی نیست مگر به چالش کشیده شدن دمکراسی نوپای عراق توسط سهم طلبان و باج خواهان از قدرت.

طبق اعلام بقایای حزب بعث، نیروی ضربتی موسوم به فدائیان صدام با ۴۰ تا ۶۰ هزار نفر سرباز و نیرو های گارد ریاست جمهوری عراق بالغ بر ۲۵۰۰۰ نفر، تماماً به مخالفان پیوسته اند. حتی اگر بپذیریم که فقط ۱۰٪ از این دو نیرو به ستیزه جویان پیوسته اند، باز رقم هولناکی از نیرو های ستیزه جوی فعال بدست می آید. با توجه به نقش ایران و سوریه در فتنه ی عراق، می توان درک کرد که چرا پس از هشدار جدی نوری المالکی به خامنه ای در دیدار ماه اوت در مشهد و همچنین استقرار پاسگاه ی نظامی آمریکا در شش کیلومتری مرز خسروی و انسداد کانال های ارسال پول برای شبه نظامیان، منازعات عراق در حدود ۵۰٪ فرو کش کرده است.

آری، پس از در منگنه قرار گرفتن آخوند های حاکم بر ایران، خشونت به شکل اسرار آمیزی در عراق کاهش یافته است (۴۲) و این کاهش دلالت تام بر این دارد که این جمهوری اسلامی ایران و همسفره اش سوریه اند که اجازه نمی دهند کشور عراق روی آرامش ببیند. در خاتمه، به چند عدد و رقم در رابطه با وضعیت اقتصادی عراق اشاره می کنیم: طبق آمار های موجود، عراق در حال حاضر ششمین صادر کننده ی نفت در جهان، با ۲,۵ میلیون بشکه در روز است. تولید ناخالص ملی این کشور از مرز ۱۸,۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به رقم ۲۵,۰۷ در سال ۲۰۰۴ افزایش یافته است. این رقم در سال ۲۰۰۶ باز هم به ۲۹,۲ میلیارد دلار افزایش یافته است. به همین ترتیب، درآمد سرانه ی هر عراقی در سال ۲۰۰۲ بالغ بر ۷۸۰ دلار بوده که در سال ۲۰۰۴ به رقم ۹۴۹ دلار رسیده و در سال ۲۰۰۶ به ۱۶۳۵ دلار افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۳، تعداد شرکت های به ثبت رسیده در عراق از ۸۰۰۰ مورد تجاوز نمی کرده، حال آن که این رقم در سال ۲۰۰۶ به ۲۵۰۰۰ شرکت رسیده است. در سال ۲۰۰۵ کشور عراق دارای ۲,۵ میلیون مشترک تلفن ثابت و همراه بوده، اما، این تعداد در قبل از سال ۲۰۰۳ بیش از ۸۳۳۰۰۰ نفر را در بر نمی گرفته است و هم اکنون بالغ بر ۷,۱ میلیون نفر مشترک تلفن ثابت می باشد. (۴۳)

آیا این بدان معناست که به عملکرد غرب در عراق انتقادی وارد نیست و آن سیاست باید صد در صد مورد دفاع قرار گیرد؟ به هیچ روی! این دروغ را هم عمال اسلام ناب جهنمی ساخته اند. ما می توانیم، بلکه وظیفه داریم که به شکل دائمی رفتار غرب را زیر زره بین قرار دهیم و با انتقادهای خود به بهتر شدن اوضاع ستمدیدگان عراق کمک کنیم. به عنوان مثال می توان از ایست-بازرسی های بی مورد، خشونت برخی از سربازان ائتلاف با عناصر مظنون، بازداشتگاه های غیر قانونی و در بسته بر روزنامه نگاران نظیر گواتانامو و ابوغریب، حمله و بمباران های برخی از مناطق بر اساس اخبار غیر موثق و به کارگیری شرکت های خصوصی ناکارآمد در امور امنیتی نام برد. نمونه ی برخورد واقع بینانه آیت الله العظمی سیستانی با وضعیت عراق بسیار آموزنده است. ایشان با وجود ایرانی بودن و قرار داشتن در بالاترین رده ی درجات مذهب شیعه، به نقش منفی جمهوری اسلامی در عراق اذعان دارد و حتی اعلام کرده که چنانچه سید علی خامنه ای به فتنه گری در عراق ادامه دهد، حکم ارتداد او و دیگر رهبران جمهوری اسلامی را صادر خواهد کرد.

روزیه پژمان، مشهد، آذر ۱۳۸۶  
rpejman208@yahoo.fr

\*\*\*

## پی نوشت ها:

۱- "روز واقعه"، اصطلاحی بر گرفته از دیوان غزلیات حافظ است که برای نامیدن فیلمی تله ویزیونی بکار می رود که همه ساله در ایام عاشورا-تاسوعا از تله ویزیون دولتی ایران پخش می شود. در این فیلم، ماجرای قتل حسین ابن علی، نوه ی پیامبر اسلام به تصویر کشیده شده است. مخالفان نظام، بر سبیل طنز و طعنه و با توجه به اشک تمساح ریختن جمهوری اسلامی برای حسین مقتول، "روز واقعه" را برای نامیدن روزی به کار می برند که این رژیم غیر انسانی سرنگون خواهد شد.

۲- طبق آنچه درباره ی مفاد این طرح امنیتی شنیده شده، بخش "سخت افزاری" آن عبارت است از (فعلاً) قتل ۱۷۹ تن از شهروندان مخالف تحت سه عنوان جداگانه: ۱- سگ کشی، شامل قتل پیروان بهائیت و دیگر فِرَق به اصطلاح ضاله و همچنین دین ستیزان ۲- سنی کشی ۳- نخبه کشی، شامل دگراندیشان از طیف های مختلف فکری. این طرح، با توجه به وضعیت جدید جامعه، دائماً به روز شده و نام هایی به آن اضافه می شود. رژیم ادعا دارد که کشتار مخالفان تاکنون توسط عناصر خودسر انجام می شده است و حال آن که در پی اعتراف یکی از قضایان زنجیره ای (و در عین حال اصلاح طلب!) به نام مصطفی کاظمی، روشن شد که این اعمال با اطلاع و موافقت علی خامنه ای صورت می گرفته است. بعد از این اعترافات، مقرر شد که اولاً با اتخاذ تدابیری از رهبر نظام در رابطه با عملکرد وزارت اطلاعات سلب مسئولیت شود. ثانیاً، بر خودسر بودن قاتلان زنجیره ای تاکید گردد. ثالثاً، برای عدم تکرار برخی اشتباهات (یعنی استفاده از بعضی عناصر غیر مطمئن نظیر کاظمی که پس از لو دادن موضوع قتل ها، از خامنه ای به عنوان مقام عالی دستور دهنده ی قتل ها نام برده است)، انجام اصلاحاتی در ساختار وزارت اطلاعات در دستور کار قرار گیرد.

۳- این تعبیر منسوب به آقای مهدی بازرگان، رئیس دولت موقت است که در مورد قیام ضد سلطنتی ۱۳۵۷ به کار برد.

۴- ر.ک. به مصاحبه ی مورخ ۲۷ آبان ۱۳۸۲ بهزاد نبوی با خبرگزاری ایسنا.

۵- یک نمونه از آن شیوه ها، دوش های مسموم در زندان های اوین و توحید است که در ظرف چند ماه، زندانی بی خبر را به طور غیر ملموس مسموم کرده و می کشد. این یکی از شاهکار های وزارت اطلاعات است که الحق و الانصاف، در دفتر جنایات هولناک بشر، اگر نه نایاب، دست کم کمیاب است! همچنین، بسیاری از مخالفان حکومت که ظاهراً به دلیل تصادف اتوموبیل، انواع ایست مغزی و قلبی، یا فوت به دلایل نامعلوم جان می بازند یا ناپدید می شوند، توسط وزارت اطلاعات ترور شده اند. اگر در مورد میزان این قتل ها تا سال ۱۳۷۶، رقم ۶۰٪ از کل مرگ های مخالفان را عنوان کنیم، مطمئناً مبالغه نکرده ایم!

۶- ر.ک به نامه ی شماره ی ۲۸۱/خ/۴۱ مورخ ۷۷/۷/۱۶ مدیر کل حوزه ی مشاوران وزارت اطلاعات خطاب به وزیر اطلاعات ج.ا.ا. منتشره در آخرین شماره ی روزنامه ی سلام مورخ مهر ۱۳۷۷ تحت عنوان "سعید اسلامی پیشنهاد تغییر قانون مطبوعات را داده است". شایان ذکر است که سعید اسلامی (امامی) پس از آن که با بازرسی از خانه ی فرزند رفسنجانی به ساحت شیخ رئیس اسائه ادب کرد، مورد غضب او قرار گرفت و به بهانه ی حمل موشک به بلژیک برای هدف قرار دادن مرکز ناتو یا مرکز مخالفان رژیم، از معاونت امنیت وزارت اطلاعات کنار گذارده شد، اما، از آن جا که با علی فلاحیان انیس و جلیس بود، کرسی مشاورت وزارت اطلاعات را از آن خود کرد. آقای دکتر نوری زاده در کتاب "سونای زعفرانیه" به درستی اشاره کرده اند که فلاحیان به امامی گفته بوده که این تغییر منصب صرفاً ظاهری است و او همچنان همه کاره ی وزارت اطلاعات باقی خواهد ماند.

۷- برای اطلاع بیشتر از فعالیت های این دارو دسته، رجوع کنید به تحقیق بسیار جالب آقای حسن داعی در مورد فعالیت های لابی های ایرانی-آمریکایی در ایالات متحده ی آمریکا، موجود در سایت ایشان.

۸- اینها طیف گسترده ای از واصلین به منجلاب خیانت را تشکیل می دهند که از شیادان حزب معاملات مشروطه به زعامت داریوش همایون آغاز می شود و به سازمان های "چپ" ذوب شده در حماقت، ختم می گردد. سر کرده ی خود فروشان، در خاک شعبه ی ایرانی حزب ناسونال-سوسیالیست آلمان (س.و.م.ک.ا.) ریشه گرفت، در باغ سلطنت پهلوی به 'گل نشست و اکنون در روز های پلاسیدگی، در فکر دست و پا کردن قبر جایی برای خود و عیال مربوطه در نزد ولایت مداران است. او چندی پیش، یکدفعه به دلش برات شد که قرار است ایران نابود شود و لذا عنان از کف داد و سر از پا نشناسانه و با کمال وفاحت اعلام کرد که در صورت حمله ی غرب به آخوند ها، در پشت جمهوری اسلامی خواهد ایستاد. زهی بیشمرمی! کسانی که مایل به کشف علل واقعی دفاع این آخوند کروانی از جمهوری اسلامی هستند، می توانند به مقاله ی افشاگرانه ی آقای دکتر امیر سپهر مراجعه کنند که پرده از بده بستان های پنهانی همایون با صادق طباطبایی برداشته است. باری او، به پاس سه بار محکومیت کیفری به جرم حمله و آتش زدن دفاتر احزاب ترقی خواه در دوره ی دکتر مصدق و همچنین نقش آفرینی در کودتای ۱۳۳۲، بورس تحصیلی گرفت و عازم آمریکا شد. نامبرده در دوره ی تحصیل، چنان دلی از رئیس سازمان سیا برد که پس از بازگشت به ایران نیز عنایات جناب رئیس قطع نشد و باعث انتصاب وی به حساسترین سمت ها، از آن جمله، سمت بازرسی ویژه ی وزارت دارایی و بعد از مدتی، سر دبیری روزنامه ی اطلاعات و بعد تاسیس روزنامه ی آیندگان گردید. نوشته ی معروف او در روزنامه ی اطلاعات که با اسم مستعار احمد رشیدی مطلق چاپ شد، از جمله رشحات قلم اوست که باعث فتنه ها و کشته شدن جمعی گردید. (نگاه کنید به مقاله ی سین ابراهیمی در خبرنگار گویا) همایون به تدریج پلکان ترقی را در حزب پان ایرانیست و بعد حزب رستاخیز طی کرد تا به ریاست وزارتخانه های مختلفی رسید. دانشنامه ی ویکیپدیا در مورد او می نویسد: زمانی که اسماعیل رائین، نویسنده ی کتاب فراماسونری در ایران، اسامی بعضی از فراماسون های ایرانی را در کتاب خود بر ملا کرد، گروهی نیز در اقدامی مشابه به انتشار اسامی دیگر اعزه و اعظم رژیم شاه مبادرت کرده و از جمله همایون را به جاسوسی برای سازمان سیا متهم کردند. در این نوشته همچنین اعلام شده که جلد هفدهم اسناد بدست آمده در سفارت آمریکا حاوی گزارش هایی از تماس های متعدد این مزدور با اعضاء سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۳۵۷ می باشد.

جریان دیگر توسط اعجوبة الدوران، علامه الزمان، جناب مستطاب حسین خان باقرزاده، مشهور به عین الله، از بریده های سازمان مجاهدین کارگردانی می شود که پس از پشت کردن به شورای ملی مقاومت رجوی، روزی چند، پی جمهوری خواهان گرفت تا مردم شود، اما، نشد! گویا، با لو رفتن مراودات آنچنانی باقرزاده با آخوند ابطحی، جمهوری خواهان نیز از دست او به تنگ آمده اند و قصد دارند او را به سازمان دیگری کوچ دهند، لیکن او از ترک محل ماموریت جدید خود تن می زند! استادان که چندی است قبله و مرادش از سمت ماه و خورشید تابان به سوی آخوند خاتمی چرخیده، شب و روز به ذکر مناقب آن سید خندان مشغول است و با عریده سر دادن راجع به کشف اخیرش مبنی بر لزوم "درک ضروریات زمان"، گوش فلک را کر کرده و با اصرار از سرنگونی طلبان می خواهد که مرز شکنی کنند (مرزبندی های خود را بشکنند) و به آشتی با رژیم روی آورند، زیرا صلح در خطر است! صد افسوس که جایزه ای از این بابت به آقای باقرزاده تعلق نمی گیرد، چه اخیراً کاشف به عمل آمده که برادر دیگری از اهالی 'سودم و عموره بنام تربیتا پارسوی بر آقای باقرزاده فضل سبق داشته است: موضوع چنین است که در مارس سال ۲۰۰۰، آقای پارسوی عین همین مطلب را کشف کرده بود و چند گاهی هم با سفیر ج.ا.ا. در سوئد خلوت کرده و تعامل می نمود تا اینکه بالاخره بر سر مبلغی با رژیم به توافق رسید. به هر تقدیر، باقرزاده پس از ۳۹ سال زندگی در لندن، بالاخره دعوت اصلاحاتیان را لیبیک گفت و در حال حاضر به جهاد اکبر "نجات میهن" روی آورده، و به مامور معذور ایشان برای هر گونه تعامل در آن دیار تبدیل شده است. بر خاطر خطیر و مبارک تعامل کنندگان آینده با رژیم مخفی ناماناد که همه ی تعامل کنندگان مانند دو تن فوق الذکر خوش شانس نبوده اند و برخی همچون رئیس توده ای حزب دمکرات 'کردستان، فقید سعید قاسملو که می خواست از بالای سر مردم ستمدیده ی 'کردستان با رژیم معامله کند، در حال تنظیم قولنامه ی سازش، ناگهان به دیدار معبود شتابانده شد! هر چه خاک اوست، عمر عین الله باقرزاده باشد!

و بالاخره به ستاره ی ثابت آسمان خیانت و خط دهنده ی اصلی فریاد و وطن، یعنی حزب توده، این لاشه ی متعفن می رسیم که بعد از آن که در دو حکومت شاه و شیخ رو سیاه از کار در آمد، باز هم دست بردار نیست و با وقاحتی که لایب در مکتب "رفیق استالین" آموخته، مدعی

آزادخواهان ایران شده است. البته زیر مجموعه های این حزب، نظیر جدامیان اکثریتی (باند های نگهدار و کشتگر) همچون اشرار سازمان طوفان، گوی سبقت را از اصل خود روده اند و حتی با برقراری تحریم بر علیه رژیم یا قرار گرفتن نام سپاه پاسداران در لیست سازمان های تروریستی مخالفت می ورزند.

مهدی خانیابا تهرانی نیز از دیگر پهلوان پنبه های این عرصه است که تخم دو زرده می کند. این روسپی سیاسی مستخرجه از زهدان حزب توده، پس از آن که سالها در توجیه "دیکتاتوری" ( البته از آن نوعش که گویا برای "خلق" دمکراسی است، نظیر آنچه در شوروی بود!!) به زمین و زمان ناسزا گفت، عاقبت دامن چین را چسبید و به مائو تسه تونگ که "پرچم پرافتخار رفیق استالین" را برافراشته نگاه داشته بود، اقتداء کرد. همچنین، نان و آبی که از چین می رسید، باعث شد که حق نمک را به جای آورد و با مداحی برای مائو و اهل بیت او، این هنر شریف را به اوج برساند. شاهکار خانیابا در رثای مائو، نوحه ی "راه چین، راه ماست - صدر مائو، صدر ماست" است که هنگامی که هنوز دستی در بدن داشت، آن را با دیگر اعضاء ارکستر سازمان انقلابی حزب توده اجرا می کرد و از رادیو یکن پخش می شد. او پس از تغییر رژیم در سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و در زمره ی کسانی قرار گرفت که گروه اتحاد چپ را تاسیس کردند و از "مبارزات ضد امپریالیستی امام" تفاسیری بدست دادند که خود آخوند ها را هم شگفت زده کرد! اوج شکوفایی خانیابا تهرانی در سجده به درگاه جمهوری اسلامی، هنگامی بود که در بحبوحه ی جنگ ایران و عراق، زوزه ی وا وطن سر داد و سازمان های محکوم کننده ی دو رژیم ارتجاعی درگیر جنگ را وطن فروش خواند و عقوبت مسئولان آنها را از رژیم خواستار شد! با این همه، طولی نکشید که "پیر دیر"، مجدداً هوی خارج کرد و هنگامی که دیگر صلوات ختم کن ها برای "امام عظیم الشان"، به پاریس پر کشیدند، او هم، چون کماکان در آتش عشق جانسوز "خرده بورژوازی ضد امپریالیست" می سوخت و باورش شده بود که "این ماه، ماه خون است..."، یک سر به آغوش مجاهدین پناه برد و از "تنها آلترناتیو دمکراتیک" تمجید ها کرد که مسلمان نشنود، کافر نبیند! خانیابا تهرانی از قلم های اجیری است که تا دیروز، مخالفین شورای مقاومت مجاهدین را با همان عناوین مستهجنی که امروز در مورد موافقان حمله ی غرب به آخوند ها می خواند، مورد عتاب و خطاب قرار می داد. باری، هنوز چند صباحی نگذشته بود که به او خبر دادند، چه نشستی که منوچهر هزارخانی به معاونت شورای مقاومت رسیده و حقوق کلانی هم می گیرد! مگر تو یا پاک نژاد، با اینهمه سابقه، از او چه کم دارید؟! اینجا بود که خون حاج مهدی به جوش آمد و پس از آن که دید موجب دریافتی از شورا، کفاف هزینه های او را نمی کند، از "جمهوری دمکراتیک اسلامی" مجاهدانشان نیز اعلام برائت کرد و این بار، به محفل جمهوری خواهان رخت کشید. اما، جمهوری خواهی هم موفق نهایی او نبود و در آخر عمر ننگین خود و به عادت مألوف، تصمیم گرفت به سیر و سلوک در سازمان های سیاسی ادامه دهد و این بار، فواید اصلاح طلبی را بیازماید! او بعد از ۴۰ سال زندگی در خارج، یک سالی است که همه ی فعالیت هایش را تعطیل کرده، و از خانه ی سالمندان در آلمان، مداوماً به آزادخواهان ایران اشتلم می کند که چرا در این شرایط حساس به اختلافات با رژیم دامن می زیند، و التماس می کند که بیایید به ریسمان الهی "وفاق ملی" جنگ زیند تا ایران بالیکان نشود!! علی ایحال، حضرت ایشان هم چندی است با گفتن لبیک به ندای وا میهنای باقرزاده ی مزدور، به جمع مستخدمین غیر رسمی وزارت اطلاعات پیوسته و حیف می داند که در این خیانت جدید، سهمی نداشته باشد.

۹-ر.ک. به مقاله ی حسین باقرزاده، جنگ - و مرز شکنی برای صلح، نشریه ی ایرانیان شماره ی ۲۴۲ مورخ شهریور ۱۳۸۶ و دیگر مقالات زنجیره ای نامبرده در شماره های بعدی همین نشریه.

۱۰-یقیناً منظور ما این نیست که ما نباید برای ایجاد اصلاحات در نظام، مثلاً آزادی مطبوعات، افزایش دستمزدها، حذف سانسور و غیره مبارزه کنیم. ما می توانیم و موظف هستیم که تا زمانی رژیم سرنگون نشده، برای تحقق اهداف فوق و نظایر آن بکوشیم و برای بهبود شرایط زندگی توده های مردم تلاش نمایم. منظور این است که با وجود لزوم مبارزه در این مسیر، نباید خود و دیگران را در مورد اصلاح پذیری نظام بفریبیم و لحظه ای از یاد ببریم که چنانچه جنایتکاران حاکم در مواردی هم تسلیم خواست های به حق مردم شوند و امتیازی بدهند، دلیل آن، بوجود آمدن تغییر در توازن قواست، به این معنا که حکومت از سر ناچاری به دادن آن امتیاز تن در می دهد، نه اینکه قادر است به خواست های به حق مردم گردن نهد. بنابراین، چنانچه توازن قوا به نفع رژیم مجدداً تغییر کند، همه ی دستاورد های مذکور می تواند از سوی آن باز پس گرفته شود. به همین ترتیب، در دوره ی 'افت و رکود جنیش، استفاده از اختلافات جناح های اصلی حاکمیت یعنی جناح آدمخوار و جناح اصلاح طلب بر علیه ی هم، یا به عبارت دیگر، دفاع از جناح بد در مقابل جناح بدتر، با هدف حفظ دستاورد های دمکراتیک، تاکتیکی ضروری برای ماست. کفایت بیاد آوریم که زندگی مردم در دوره ی خاتمی چقدر آسان تر از دوره ی احمدی نژاد بود و آزادی اجتماعات، مطبوعات، ماهواره و...چقدر به رشد آگاهی مردم کمک کرد. به این سبب، حتی شرکت در انتخابات و جانبداری موقتی از اصلاح طلبان، به نفع مردم و دمکراسی است. این جانبداری بیشتر از 'بغض معاویه است تا از 'حب علی! به عبارت دیگر، اتخاذ چنین تاکتیکی به هیچ وجه به معنای فراموش کردن ماهیت ارتجاعی و ضد دمکراتیک باند خاتمی نیست. این بدان معناست که دمکرات ها موظفند به موازات دفاع از دستاورد های مبارزات گذشته، به شکل دائمی به افشاء ماهیت جناح آدمخوار و اصلاح طلب با هم بپردازند و توده ی مردم را برای سرنگونی کل نظام آماده کنند.

۱۱-ر.ک. به متن سخنرانی روح الله خمینی در حسینیه ی جماران مورخ ۲۹ تیر ۱۳۶۰، مذکور در صحیفه ی نور.

۱۲-ر.ک. به مقاله ی داریوش همایون یک کشور، یک ملت، کیهان لندن، ۲۰۰۵.

۱۳-کسانی که در این مورد کوچکترین شکی دارند، خوب است به این سخن محسن رضائی، فرمانده ی اسبق سپاه پاسداران انقلاب توجه نمایند که می گوید: "...اگر جنگ را ادامه نمی دادیم، حکومت و انقلاب تثبیت نمی شد، آنهایی که می گویند که شش سال از هشت سال جنگ بیهوده بوده و سالهای جنگ را دو تا شش توصیف می کنند، باید بدانند که اگر به جنگ پایان می دادیم، حکومت اسلامی و انقلاب از بین رفته بود..." ر.ک. به متن سخنرانی محسن رضائی مورخ ۱۳۷۹/۱۲/۱۰ در کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۱۶ هزار شهید خوزستان.

۱۴- ملّایان با استناد به روایتی معتقدند که دختر باکره نباید به قتل برسد، چه در این صورت به بهشت خواهد رفت. به همین دلیل با اجازه ی روح الله خمینی بیش از بیست هزار دختر مبارز ایرانی، قبل از آن که اعدام گردند، از طریق تجاوز جنسی، ازاله بکارت شدند. البته از کسی که کامجویی از کودکان شیر خواره را نیز مجاز می داند، صدور چنین اجازه ای جای تعجب ندارد. آقای اکبر گنجی در مقاله ی خود به نام شریعتی؛ مدافع صیغه و چندمتری در سایت اندیشه ی زمانه، به نقل قولی از خمینی پرداخته اند که با یوزش از خوانندگان عیناً نقل می گردد:

"...همبستری با زن قبل از اینکه ۹ سالش تمام شود چه ازدواج دائم باشد و چه متعه جایز نیست. و اما سایر کامجویی ها، مانند لمس شهوت آمیز او و در آغوش فشردنش و ران به ران او مالیدن، اشکالی ندارد. و این قبیل کارها با دختر شیر خواره هم می توان کرد. اگر مردی قبل از اینکه همسرش ۹ ساله شود با او همبستر شود به طوری که منجر به افضاء او نشود بنا بر قول اقوی، غیر از گناه چیزی بر این کار مترتب نمی شود، اما اگر او را افضاء کرد، یعنی مجرای بول و خون حیض یا مجرای خون حیض و مدفوع او را یکی کرد... "روح الله الموسوی الخمینی، تحریر الوسيله جلد سوم، ص ۵۲۰-۵۲۱

۱۵- اشاره به مصوبه ی اخیر شورای عالی امنیّت ملی رژیم مبنی بر ممنوعیت ابراز هرگونه نظر مخالفت راجع به پرونده ی هسته ای ایران در مطبوعات

۱۶- ر.ک. به مصاحبه ی تلفنی آقای سعید قائم مقامی با آیت الله حائری در کانال یک، تابستان ۱۳۸۶

۱۷- ر.ک. به متن اعترافات سعید امامی، جلد ۶، و همچنین مقاله ی آقای عماد الدین باقی در روزنامه ی فتح، مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۷۸ در مورد قتل سید احمد خمینی.

۱۸- ر.ک. به مقاله ی آقای احمد زیدآبادی، سیصد روشن فکر، سایت روز آنلاین، ۱۲ تیر ۱۳۸۶.

۱۹- می گوئیم به فرض، زیرا معتقدیم که به احتمال زیاد، با جدّی شدن خطر حمله ی نظامی غرب به جمهوری اسلامی، رهبری نظام، جام زهر جدیدی را سر خواهد کشید و با پذیرفتن تعلیق غنی سازی اورانیوم، نظام را از اضمحلال نجات خواهد داد.

۲۰- این اصطلاح برای اولین بار توسط لنین، رهبر انقلاب اکبر روسیه به کار برده شده است. متأسفانه برخی از انقلابیون چپ مستقل مانند آقای تراب حق شناس که عمر خود را در راه مبارزه برای آرمان های عدالت جویانه صرف کرده اند، بدون عنایت به نتیجه ی عملی این شعار که همانا نادیده انگاشتن تضاد های درونی طبقه ی حاکمه است، امروز هم به تکرار آن می پردازند. این شعار بدان معناست که فرقی بین جناح های طبقه ی حاکمه نیست و یا در مقیاس بزرگتر، حکومت های پولپوت، خامنه ای و ملّا عمر با حکومت های فعلی غرب یا وابسته به آن فرقی ندارند و فرقی نمی کند که ما در زیر یوغ کدامیک از این حکومت ها زندگی کنیم. قلم فرسایی در مورد فرقی این دو حکومت از حوصله ی این نوشتار خارج است، اما، صرفاً برای گشودن باب بحث در این مورد می گوئیم که بد نیست اگر دوستان ما به وضع رقت انگیز مردم و جریانات سیاسی در حکومت هایی از نوع جمهوری اسلامی ایران نظری بیفکنند. در این صورت، عیان خواهند دید که چقدر شعار "هر دو بدترند" در عمل به مبارزه برای آزادی و دموکراسی در ایران ضربه زده است. سازمان آقای تراب حق شناس (پیکار)، که از همان فردای به قدرت رسیدن خمینی، پرچم مبارزه با نظام جمهوری اسلامی را بر افراشت، هرگز فرقی های بد و بدتر را نپذیرفت و در نتیجه، حاضر نشد در عمل از آن در جهت حفاظت از دستاورد های دموکراتیک ناشی از سرنگونی سلطنت بهره ببرد، حال آن که استفاده از تضاد های جناح های مختلف هیات حاکمه و فراتر از آن طبقه ی حاکمه می توانست سرنوشت دیگری را برای ایران رقم بزند.

۲۱- ر.ک. به مصاحبه ی مورخ ۸۶/۷/۱۲ علی فلاحیان با فردا نیوز.

۲۲- در تجمع اعتراضی مورخ ۸۶/۴/۱۸ حزب مشروطه در مقابل مقرّ سازمان ملل در پایتخت آمریکا، تحقیقاً ده نفر شرکت داشتند! ر.ک به گزارش تصویری کانال یک از این تظاهرات.

۲۳- این عبارت توسط کوروش عرفانی، از آس های رو نشده ی حزب توده به کار برده شده است. نامبرده با ردّالتی که انسان را بیاد گویلز فاشیست می اندازد ادعا کرده که در صورت حمله ی نظامی غرب به دیکتاتوری های خون آشام از نوع طالبان، "جان، مال، محیط زیست، آثار فرهنگی و بناهای تاریخی، حرمت انسانی، غرور و هویت ملی و خلاصه هستی مردم توسط غریبان نابود خواهد شد." از دیگر افاضات این رَجُل پاستوریزه، یکی هم این است که در گفتگو با رادیو همصدا فرموده اند انفجار برج های دو قلو ی آمریکا توسط خود نو محافظه کاران انجام شده است. احسنتم! واقعاً که وقاحت را نهایت نیست.

۲۴- دست بر قضا، این حکومت وبلهلم دوم، امپراتور آلمان بود که یک سال قبل از پایان جنگ جهانی اول، پس از اطلاع از اینکه در برنامه ی بلشویک ها انعقاد صلح جداگانه فوری با آلمان قید شده، یک قطار دربیست در اختیار لنین، همسرش نادیا کروپسکایا و انیسا آرماند قرار داد تا فوراً از سوئیس به روسیه باز گردند. در همان زمان هم حزب سلطنت مشروطه ی روسیه، با همین نوع اراجیفی که از حزب مشروطه ی خودمان می شنویم، لنین را متهم می کرد که عامل و مزد بگیر آلمان است. اما، هیچ کس لنین را به اتهام استفاده از امکانات آلمان برای بازگشت به روسیه و رهبری حزب به سوی پیروزی محکوم نکرد.

۲۵- ر.ک. به مصاحبه ی علی فلاحیان، مورخ شهریور ۱۳۷۱

۲۶-ر.ک. به متن اظهارات ابوالقاسم خزعلی، عضو مجلس خبرگان رهبری، مذکور در روزنامه ی خرداد مورخ ۷/۳/۷۸

۲۷-در مورد آب، برق و اتوبوس مجانی، ر.ک. به قسمت دوم متن سخنرانی مورخ ۱۳/۱۱/۱۳۵۷ روح الله خمینی در گورستان بهشت زهرا. در مورد بیمه ی درمانی و تحصیل مجانی ر.ک. به متن سخنرانی خمینی در جمع اعضاء سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مذکور در روزنامه ی کیهان مورخ ۷ تا ۹ فروردین ۱۳۵۸ و همچنین ر.ک. به کتاب طلوع و غروب دولت موقت، ص ۷۶، احمد سمیعی، ۱۳۷۱ انتشارات شباویز.

۲۸-صرفنظر از اینکه ماموریت خاتمی چیز دیگری بوده و به هیچ روی بنا نبوده که او به تغییر مهمی در نظام دست بزند، اساساً نباید از نظر دور داشت که حکومت های ایدئولوژیک گوش دیر شنوایی برای شنیدن عیوب خود دارند و به دشواری در مسیر اصلاح خود حرکت می کنند. در نظام های کلریکال، از آن جا که بنیان آن بر یک مجموعه از اصول تجریدی استوار شده که برگرفته از وحی (!) است، تغییرات تقریباً غیر ممکن می باشد. به ویژه آن که تفسیر وحی یا نص، علاوه بر اینکه حق انحصاری علمای دین خوانده می شود، اساساً بسیار مضیق و محدود است. بی دلیل نیست که اجتهاد، و قانونگذاری در اسلام به استفاده از منابع چهارگانه ی نص قرآن، سنت نبوی، اجماع علما و عقل محدود شده و عقل در درجه آخر اهمیت قرار دارد، که تقریباً هرگز مورد استفاده قرار نمی گیرد.

۲۹-طنز تاریخ هم این شد که هنگامی که "فقه های عظام"، با استفاده از حق قانونی خود، مصوبه ی موسوم به قانون تعزیرات حکومتی و گویا قانون کار مورد نظر ولی فقیه را در بخش هایی مغایر با شرع شناختند، خمینی سخت بر آشفت و به ایشان تاخت. اما، هنگامی که دید تهدید ها اثری نکرده و آقایان بر نظریات خود پای می فشارند، به فکر تشکیل نهادی موازی با شورای نگهبان افتاد که آن را دور می زد و می توانست لویح اصراری مجلس را تحت عنوان احکام ثانویه ی اسلام، که عمل به آن جایز بلکه ضروری ارزیابی می شد، تصویب کند و قانونیت ببخشد. مجمع تشخیص مصلحت نظام، رسماً در سال ۱۳۶۶ تشکیل شد و با تکیه بر فقه المصلحه، هر آنچه را که مورد نظر ولی فقیه بود، تصویب کرد. شورای نگهبان که از ترفند به کار رفته توسط خمینی آگاه شد، لب به شکوه گشود و به دیدار رهبر شتافت. اما، قبل از شرفیابی، حاج احمد آقا ایشان را ملاقات کرد و مورد عتاب و خطاب قرار داد که برخی از پاپ کاتولیک تر شده اند و فکر می کنند که در مقابل ولی امر عددی هستند. لذا اگر از راه خطا باز نگردند، کنار گذاشته خواهند شد. در اینجا بود که نگهبانان شرع و قانون اساسی، حساب کار خود را نمودند و در جلسه ی دیدار با رهبر، لب از لب نگشودند. ظاهراً این خود خمینی بوده که در وقت مرخص کردن نگهبانان شرع گفته بوده که آقایان اشتباه کرده اند، من نه چیزی به شورای نگهبان داده ام و نه چیزی از آن گرفته ام.

۳۰-ر.ک. به گفتگوی مورخ ۲۳ آذر محمد خاتمی در جمع هواداران اصلاحات.

۳۱-ر.ک. به مقاله ی نیکولا دوسو به نام "مقاومت عراق، افسانه یا واقعیت"، در نشریه ی فرانسوی زبان کوران آلترناتیو، اکتبر ۲۰۰۴.

۳۲-ر.ک. به مصاحبه ی دکتر مولائی با ایران فردا مورخ اردیبهشت ۱۳۷۷.

۳۳-ابولحصین به معنای روباه است.

۳۴-آنچه افزون بر این پیام برای آمریکا بر دستگیری امیر حسین موسویان تاثیر داشت، اطلاعات بسیار مهم او از پرونده ی قتل رهبران حزب دمکرات 'کردستان در رستوران میکونوس بود. هنگامی که موسویان به عنوان سفیر وقت ج.ا. در آلمان مشغول به کار بود، موظف به ارائه خدماتی به وزارت اطلاعات در زمینه ی امور پشتیبانی تیم های ترور شده بود و لذا بطور اتفاقی به برخی اطلاعات طبقه بندی شده راجع به کمیته ی سه نفره ی خامنه ای، رفسنجانی و فلاحیان که تصمیم قتل قاسملو و بعد شرفکندی را گرفته بود، دست یافت. هنگامی او در اسناد مذکور مشاهده کرد که فرد موسوم به "ایکس" که قرار است علاوه بر رهبران 'کرد، توسط تیم عملیات ترور شود و موضوع به گردن مجاهدین انداخته شود، خود اوست، از بیم چنان قسمتی از اطلاعات خود را نگاشت و در محلی مطمئن در خارج قرار داد. این امر، خشم بیش از پیش وزارت اطلاعات را برانگیخت، اما، به دلیل دفاع رفسنجانی از او، حکم اعدامش اجرا نشد. موسویان از قبل نیز با اطلاعاتیون روابط خوبی نداشت، کمابینه طبق گفته ی سحر، معشوقه ی سعید امامی به دکتر نوری زاده، روزی سعید امامی به موسویان که با پسر رفسنجانی و بدون کسب اجازه به عربستان رفته بوده و مقدار زیادی جواهر هدیه گرفته بوده است، با طعنه می گوید خوب حاج آقا، خوش گذشت...

۳۵-در مورد ارتباط ایران با حزب الدعوه عراق نیازی به اثبات نیست، زیرا ج.ا.ا. در این زمینه منکر چیزی نبوده و نیست. در مورد افغانستان نیز این دخالت ها از پردای به قدرت رسیدن خمینی آغاز شد و دولت افغانستان نیز همواره به آن اعتراض می کرد. به عنوان نمونه ر.ک. به اظهارات نور محمد ترکی، رئیس جمهور وقت افغانستان در رادیو کابل مورخ دوم و سوم ۱۳۵۸. عنوان این خبر از کتاب طلوع غروب دولت موقت، احمد سمیعی، انتشارات شباویز، ۱۳۷۱ نقل شده است.

۳۶-ر.ک. به متن سخنرانی روح الله خمینی در جمع حزب الله، مذکور در روزنامه ی آیندگان مورخ ۷/۱۲/۵۷

۳۷-ر.ک. به روح الله خمینی، وصیتنامه ی سیاسی الهی، صحیفه ی نور، به روایت میر احمد رضا حاجتی، عصر امام خمینی (ره).

۳۸-ر.ک. به سخنرانی روح الله خمینی، به نقل از کتاب ایستاده بر آرمان، روایت فروپاشی یک انقلاب، علی غریب، انتشارات انقلاب.

۳۹-ر.ک. به خبر سایت فارسی بی بی سی، مورخ اسفند ۱۳۸۵ در مورد عادل اسدی نیا.

۴۰-ر.ک. به خبر جامعه ی خبری - تحلیلی الف در مورخ ۲۰ آذر ۱۳۸۶ از قول رویتز، در مورد محکومیت اعضاء گروه اسلامی سعید داداشبیلی در کشور آذربایجان که به ارتباط با سرویس های امنیتی جمهوری اسلامی، از طریق سازمان ایرانی وابسته به وزارت اطلاعات، پساخ اعتراف کرده است.

۴۱-ر.ک. به مصاحبه ی علی فلاحیان مورخ شهریور ۱۳۷۱

۴۲-ر.ک. به گزارش رادیو زمانه از وضعیت عراق مورخ ۲۷ آبان ۱۳۷۶

۴۳-کلیه ی آمار و ارقام در مورد عراق از سایت دانشنامه ی ویکیپدیا به زبان های فارسی، فرانسوی و انگلیسی اخذ شده است.

\*\*\*